

دکتر کنوک

ژول رومن

محبہ قاضی

ژول رومن

دکتر کنوک

نمایشنامه در سه پرده

ترجمه محمد قاضی

اشخاص

مردان

- کنوک

- دکتر پارپاله

- ژان (رائنده)

- طبال شهری (جارچی)

- موسکه (دارو فروش)

- برنارد (معلم)

- ولگرد اول

- ولگرد دوم

- سیپون

زنان

- بانو پارپاله

- بانو رمی

- بانوی سیاه پوش

- بانوی بنفش پوش

- خدمتکار

- صدای ماریت (از پشت صحنه)

این نمایشنامه نخستین بار در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۳۳ در تماشاخانه «کمدی ده شانزه لیزه»ی پاریس نمایش داده شده است.

پرده اول

صحنه واحد

این صحنه در داخل و در اطراف يك اتومبیل بسیار قدیمی مدل ۱۹۰۰
۱۹۰۲ می‌گذرد. اطاق اتومبیل بزرگ است و دو ردیف صندلی داشته که بعداً
آنها بصورت ماشین «تورپیدو» درآورده‌اند. بوق اتومبیل بزرگ و کاپوت آن کوچک
است و بی‌شبهت به منقل نیست.

در جریان قسمتی از پرده اتومبیل جا بجا می‌شود.
از کنار ساختمان کوچکی که ایستگاه راه آهن است راه می‌افتند تا بعداً
از يك جاده کوهستانی بالا بروند.

کنوک - دکتر پارپاله - بانو پارپاله - ژان

دکتر پارپاله

خوب، همکار عزیزم، اثاثیه شما همه حاضر است؟

کنوک

بلی آقای دکتر پارپاله، همه حاضر است.

دکتر

ژان آنها را دم دست خودش جا خواهد داد. ما سه نفر هم بخوبی

ژول رومن

در عقب اتومبیل جا می‌گیریم . اطاق ماشین چقدر جا دار و صندوقهایش چقدر راحت است! مثل اتومبیل‌های ناراحت امروزی نیست!

کنوک

(خطاب به زان در موقعی که مشغول گذاشتن صندوق در داخل ماشین است)
من این صندوق را بشما می‌سپارم . چندتا اسباب لازم توی آن گذاشته‌ام که همه شکستنی است .
(زان شروع بچیدن اثاثیه کنوک می‌کند).

بانو پارپاله

این ماشین از آن «تورپیدو» های عالی است که اگر حماقت می‌کردیم و می‌فروختیمش الان من خیلی افسوس می‌خوردم .
(کنوک با تعجب به اتومبیل نگاه می‌کند)

دکتر

چون رویهم رفته این ماشین هم «تورپیدو» است و هم دارای محسنات اتومبیل‌های دو ردیفه .

کنوک

بلی، بلی .
(تمام صندوق جلو زیرانبوه اثاثیه گم می‌شود).

دکتر

ببینید چطور چمدانهای شما راحت و آسان جا گرفت ! زان بهیچ وجه ناراحت نخواهد شد . حیف که شما بیشتر اثاثیه نداشتید والا بهتر براحتی و جاداری اتومبیل من پی‌می‌بردید .

کنوک

سن موریس از اینجا دور است؟

دکتر

یازده کیلومتر . ضمناً توجه بفرمائید که این فاصله باره آهن از نقطه نظر وفاداری مریضها به پزشکان بسیار عالی است، یعنی مریض‌ها سر شما کلاه نمی‌گذارند که برای مراجعه بدکتر دیگری بمركز شهرستان بروند .

کنوک

پس در این خط دلچجان کار نمی‌کند؟

دکتر کنوک

دکتر

چرا، يك نعلش كس قراضه هست كه بازسد رحمت به پياده روی.

بانو پارپاله

در اینجا بدون ماشین نمی شود ماند.

دکتر

بخصوص كه آدم سنگلي هم داشته باشد .

(كنوك قیافه مؤدب و تأثرناپذیر خود را حفظ می کند.)

ژان

(خطاب به دکتر) آقا، ماشین را راه بیندازم؟

دکتر

بلی جانم، كم كم راهش بینداز!

(ژان شروع می کند بیک سلسله عملیات، مثلا در كاپوت را باز می کند،

شمهها را بازدید می کند و گاز می دهد وغيره ...)

بانو پارپاله

(خطاب به كنوك) در این جاده منظره طبیعت بسیار با صفا است.

زنائیدغلوریو دریکی از زیباترین رمانهای خود این منظره را توصیف

کرده است. (سوار اتومبیل می شود و خطاب بشوهرش:) توبنشین روی این

صندلی بفل دست و دکتر کنوک هم می نشیند پهلوی من تا مناظر را

خوب تماشا کند

(كنوك در طرف چپ بانو پارپاله می نشیند.)

دکتر

اطاق ماشین آنقدر جادار است كه سه نفر براحتی می توانند روی

صندلی عقب بنشینند. اما اگر کسی بخواهد مناظر بیرون را ببیند باید

جاداشته باشد كه خم و راست بشود (به ژان نزدیک می شود) خوب، ژان،

اوضاع روبراه است؟ گاز دادنت تمام شد؟ بنزین توی هر دو سیلندر

می آید؟ هیچ بیاد شمعها هستی كه آنها را کمی پاك كنی؟ بعد از طی یازده

کیلومتر راه شرط احتیاط بود كه این كار را بكنی. كلربوراتور ماشین را

خوب بیوشان! بجای این كه نه كشیف بهتر است يك پارچه تمیز به آن

بپچی. (درحیني كه بمقب برمی گردد) بسیار خوب، واقعا كه تكمیل است!

زول رومن

(سوار ماشین می‌شود) منهنم بنشینم - ببخشید همکار عزیزم، - من روی این صندلی جادار بغل دست می‌نشینم که در واقع يك ميل تاشو حسابی است .

بانو پارپاله

جاده تا سن موريس سربالاست. با اینهمه اثاث آدم اگر بخواهد پیاده برود پیرش درمی‌آید، ولی باماشین خیلی لذت بخشی است.

دکتر

همکار عزیزم ، من سابق براین گاهی شعر معری هم می‌گفتم. یکوقت يك غزل چهارده بيتی دروصف زیبایی‌های طبیعی این منطقه که هم اکنون خواهیم دید ساخته بودم ولی برشیطان لعنت اگر الان چیزی از آن بخاطر داشته باشم. مطلع غزل این بود: «ای اعماق دره‌ها، ای خلوتگاههای روستائی ...»
(ژان ببوده هندل می‌زند.)

بانو پارپاله

آلبر، توچند سال است با لجاجت هرچه تمامتر می‌گوئی: «اعماق دره‌ها» و حال آنکه اصل شعر چنین است: «ای اعماق دره‌ها!»

دکتر

صحيح است، احسنت! (صدای انفجاری شنیده می‌شود) گوش کنید همکار عزیزم، مورتورا تومبیل من چه خوب کار می‌کند! تا چند دفعه هندل زدید فوراً يك انفجار ... و بعد انفجار دیگر ... آها ... آها ... راه افتادیم .

(ژان پشت فرمان می‌نشیند ، اتومبیل ازجاکنده می‌شود و براه می‌افتد و مناظر کم کم نمودار می‌گردند.)

دکتر

(پس از چند دقیقه سکوت) باور کنید خلف عزیزم، (با کف دست به پشت کتوک می‌زند) - چون شما از همین حالا جانشین من هستید - باور کنید که کار بسیار خوبی کردید. بلی، ازهم اکنون مریض‌های من از آن شما است . حتی اگر در راه مریضی بما برخورد که با وجود سرعت ماشین مرا بشناسد و تقاضای معاینه کند من کنار می‌کشم و به او خواهیم

دکتر کنوک

گفت: آقا، اشتباه می‌کنید، طیب شهرستان از این ساعت بی‌بعد این آقا است. (اشاره به کنوک) ومن از جای خود نخواهم جنبید (صدای پت پت موتور) مگر اینکه شخص شما رسماً مرا به مشاوره طیب دعوت کنید. (پت پت موتور) ولی واقعاً شما شانس داشتید که سر و کارتان با شخصی مثل من افتاد که بدنبال هوا و هوس خود می‌روم.

بانو پارپاله

شوهرم قسم خورده بود که خدمت خود را در شهر بزرگی به انجام برساند.

دکتر

یعنی نعمه چون آواز قوی خود را در صحنه وسیعتری سر دهم؟ البته این خود ستائی مضحکی است، نه؟ من اول خواب پاریس را می‌دیدم ولی به لیون قانع خواهم بود.

بانو پارپاله

و حال آنکه می‌بایستی در همینجا کم‌کم بار خود را می‌بستید!
(کنوک توبه توبه به ردوی ایشان نگاه می‌کند، بفکر فرو می‌رود و نظری هم بمنظره می‌اندازد.)

دکتر

همکار عزیزم، زیاد بمن نخندید. باور کنید بخاطر همین بوالهوسی‌ها است که شما الان به ازای شنترقاز صاحب مریضهای من شده‌اید.

کنوک

بعقیده شما اینطور است؟

دکتر

عین واقع است.

کنوک

بهر حال من که با شما اصلاً چانه نزدم.

دکتر

بلی صحیح است، ومن از صفا و صداقت شما خوشم آمد. بخصوص نحوه اقدام شما را پسندیدم که اول بامکاتبه موضوع را حل کردید و بعد

ژول رومن

با من معامله پیش آمدید. این شیوه بنظر من بسیار جوانمردانه و حتی آمریکائی آمد. لیکن من باید برای این نعمت غیر مترقبه بشماتیریک بگویم؛ چون بهر حال این نعمتی است. یکمده مشتری بی درد سر...

بانو پارپاله

آنهم بی رقیب.

دکتر

بادار و فروشی که هرگز از وظیفه خود تخطی نمی کند.

بانو پارپاله

جای پول خرج کردن هم که نیست.

دکتر

و هیچگونه تفریح پرخرجی هم نمی توان در آنجا کرد.

بانو پارپاله

در ظرف شش ماه دو برابر آنچه بشوهر من بدهکارید پس انداز خواهید کرد.

دکتر

و من موافقت می کنم که شما بدهی خود را در چهار قسط سه ماهه بدهید. آه! بخدا اگر بخاطر بیماری رماتیسم زخم نبود گمان می کنم از این معامله پشیمان می شدم.

کنوک

مگر بانو پارپاله رماتیسم دارد؟

بانو پارپاله

افسوس که بلی!

دکتر

با آنکه آب و هوای آنجا بسیار سالم است ولی بشخص او هیچ نمی ساخت.

کنوک

رماتیسمی در شهرستان زیاد است؟

دکتر

بلی، همکار عزیز، یعنی بفرمائید بنیر از رماتیسمی مریض دیگری نیست.

دکتر کنوک

کنوک

عجب! این موضوع بنظر من خیلی جالب است.

دکتر

بلی، برای کسی که بخواهد در رماتیسم مطالعه بکند.

کنوک

(آهسته) من از لحاظ مشتری گفتم.

دکتر

آها! ... از این لحاظ خیر. همانطور که کسی برای خاطر باران پیش کشیش نمی‌رود مردم اینجا هم برای یک رماتیسم ساده بطیب مراجعه نمی‌کنند.

کنوک

به! ... این که خیلی بد شد!

بانو پارپاله

ببینید دکتر، چه چشم‌انداز باصفائی است! آدم خیال می‌کند در سوئیس است.
(پت‌پت‌های مکرر و شدید)

ژان

(در گوش دکتر پارپاله) آقا، آقا، این ماشین عیبی دارد. باید لوله بنزین را پیاده کنم.

دکتر

(خطاب بزبان) خوب، خوب، خوب! ... (و خطاب بدیگران) راستی من می‌خواستم پیشنهاد کنم که در اینجا قدری توقف کنیم.

بانو پارپاله

چرا؟

دکتر

(نگاه‌های پر معنائی بزبان می‌کند) عجب! ... یعنی این منظره بزحمت توقف نمی‌آرزود؟

بانو پارپاله

ولی تو اگر بخواهی توقف کنی قدری بالاتر از اینجا مناظر بسیار

زیبائری هست.

(اتومبیل می‌ایستد و یانو پارپاله می‌فهمد)

دکتر

باشد! بالاتر از اینجا هم توقف خواهیم کرد؛ دوبار و سه بار و چهاربار، هر چه دلمان خواست. خدا را شکر که ما از آن راننده‌های بی‌احتیاط نیستیم. (به کنوک) دیدید، همکار عزیزم، که این اتومبیل چقدر نرم و راحت توقف کرد! و چطور می‌توان پشت فرمان آن اختیار سرعت را در دست داشت! در یک منطقه کوهستانی نکته اساسی همین است. (درحین که از اتومبیل پیاده می‌شود) بلی، همکار عزیز، شما کم‌ذوق مکانیکی پیداه می‌کنید و حتی خیلی زودتر از آنچه تصور کنید. ولی زینهار که از ماشین‌های بنجل‌امروزی بپرهیزید! همه‌اش آهن است و فولاد!...

کنوک

پس اگر از قبل رها تسمی‌ها کلری نتوان کرد باید بفکر مریض‌های ذات‌الریه‌ای و ذات‌الجنبی بود، بلی؟

دکتر

(به زان) از توقف ما برای پاک کردن لوله بزین استفاده کنید (به کنوک) شما همکار عزیز مثل این که از مریض‌های ذات‌الریه‌ای و ذات‌الجنبی صحبت می‌فرمودید این امراض در اینجا نایاب است. شما که می‌دانید آب و هوای اینجا بسیار خشک و سرد است. تمام نوزادان بی‌بینه و ضعیف در همان ششماه اول می‌میرند، البته بی‌آنکه طبیب به‌الینشان برسد. آنهایی که زنده می‌مانند پوست کلفت‌هائی هستند که در آب جوش هم نمی‌پزند. معنای ما مریض‌های سخته‌ای و قلبی هم داریم. این دسته حتی یک ثانیه هم متوجه مرض خود نمی‌شوند و در حدود پنجاه سالگی یکدفعه مثل برق زده‌ها می‌افتند و می‌میرند.

کنوک

یعنی چه؟ شما که ثروتان را از راه معالجه مرده‌ها بدست نیاورده‌اید؟

دکتر

البته! (عقب چیزی می‌گردد) غیر از اینها امراض دیگری هم هست...

دکتر کنوک

مثلا اول گریپ، ولی نه از این گریپ‌های معمولی که مردم اینجا بهیچ وجه ککشان نمی‌گزد و حتی با آغوش باز هم از آن استقبال می‌کنند، چون مدعی هستند که اخلاط و کثافات را از بدنشان خارج می‌کند؛ بلکه مقصودم آن گریپ‌های سخت و مسری است که هر چند وقت در دنیا بروزمی‌کند.

کنوک

پس بفرمائید گریپ ستارهٔ سهیل است! لابد من باید عمری منتظر بمانم تا يك وقت این‌مرض در دنیا شیوع پیدا کند!...

دکتر

همین خود من که دارم باشما حرف می‌زنم تا بحال فقط دو بار شیوع این بیماری را دیده‌ام؛ یکی در سال ۹۰-۸۹ و یکی هم در سال ۱۹۱۸.

بانو پارپاله

در سال ۱۹۱۸ با مقایسه باشهرهای بزرگ مرگ و میر در اینجا زیاد بود (خطاب بشهرش) اینطور نیست؟ مثل اینکه تو آماری درست کرده بودی!

دکتر

بلی. شهرستان ما از حیث مرگ و میر به نسبت از هشتاد و سه ایالت جلو افتاده بود.

کنوک

این اشخاص به طبیب مراجعه کرده بودند؟

دکتر

بلی. بخصوص در آخر کار.

بانو پارپاله

و در موقع سن میشل پول خوبی گیرمان آمد.
(زان زیر ماشین می‌خوابد)

کنوک

چه فرمودید؟

بانو پارپاله

آخر در اینجا رسم است که مردم موقع سن میشل پول می‌پردازند.

ژول رومن

کنوک

ببخشید... این کلمه چه معنی دارد؟ آیا باتقویم یونانی مطابقت دارد یا باتقویم سن‌گلن‌گلن؟

دکتر

(درحالی‌که از گوشه چشم گاه گاه مواظب کار داننده خویش است)
اختیار دارید، همکار عزیزم ! سن میشل یکی از معروف‌ترین تاریخ -
های تقویم است و تقریباً با آخر سپتامبر مطابقت می‌کند.

کنوک

(با تغییر لحن) وما اکنون دراول اکتبر هستیم . ای وای !
اما شما هم خوب فهمیده‌اید که چه وقتی را برای فروش پست خود
انتخاب کنید. (بحال تفکر چند قدم راه میرود) خوب ا ولی بفرمائید
ببینم ، اگر کسی فقط برای يك معاینه ساده بشما مراجعه کرد حق
وزیت را فی‌المجلس می‌پردازد ؟

دکتر

خیر، موقع سن‌میشل ...! رسم اینست .

کنوک

ولی اگر فقط برای یکبار معاینه آمد چه ؟ اگر شما او را در
تمام سال ندید چه ؟

دکتر

باز هم موقع سن‌میشل .

بانوپارپاله

بلی ، موقع سن میشل .

(کنوک ساکت و خاموش به ایشان نگاه می‌کند)

بانوپارپاله

از این گذشته اشخاص تقریباً همیشه برای یکبار معاینه می‌آیند.

کنوک

عجب !

بانوپارپاله

بلی !

دکتر کنوک

(دکتر پارپاله خودش را بگنجی میزند)

کنوک

پس شما با مشتریان مرتب و دایمی خود چه می‌کنید؟

بانوپارپاله

کدام مشتری دایمی؟

کنوک

ای بابا! .. آن مشتریانی که هفته‌ای چندبار و پانزده ماهی چندبار

معاینه می‌شوند .

بانوپارپاله

(خطاب بشوهرش) می‌شنوی دکتر چه می‌گوید؟ لابد منظورش

مشتریانی از نوع مشتریان دکان نانوائی و قصابی است؛ دکتر هم مثل

همه تازه کلرها است و خوابهای طلائی می‌بیند.

دکتر

(در حالیکه دست روی بازوی کنوک می‌گذارد) باور کنید ،

همکار عزیزم، که شما در اینجا بهترین نوع مشتری را دارید ، یعنی از

آن نوع مشتریها که مخل آزادی و استقلال شما نیستند .

کنوک

استقلال؟ یعنی شما مشتریهای خوبی دارید؟

دکتر

توضیح میدهم ، منظورم اینست که ریش شما بدست چند تا

مشتری که ممکن است امروز و فردا معالجه شوند و با از دست رفتن

ایشان وضع مالی شما هم بهم بخورد نیست. یعنی در عین حال که بهمه چیز

بستگی دارید، تابع هیچکس هم نیستید . همین !

کنوک

بعبارت دیگر من می‌بایستی مقدار زیادی کرم و حشرات یعنی

طعمه برای سر قلاب و یک قلاب ماهیگیری هم باخودم می‌آوردم. ولی

شاید بتوان این چیزها را در آنجا پیدا کرد! (چند قدم راه میرود و فکر

می‌کند و به اتومبیل قراضه دکتر نزدیک میشود و نگاه می‌اندازد و

سپس نیمرخ بر میگردد) واقعاً که وضع دارد بیرخت میشود . شما همکار

ژول رومن

عزیز، به ازای چند اسکناس هزار فرانکی که بدهکارم کرده‌اید مشتریانی بمن تحویل داده‌اید که بی شباهت به این اتومبیل نیستند، (با کف دست ضربه‌ای نوازش‌آمیز بروی ماشین می‌زند) اتومبیلی که اگر بگویم نوزده فرانک می‌ارزد گران نگفتم و لی اگر بگویم بیست و پنج فرانک، گران گفته‌ام. (بنظر خریداری به اتومبیل نگاه میکند) خوب! چون من دوست دارم در هر کاری دست و دل باز باشم سی فرانک هم به ازای این اتومبیل بشما میدهم..

دکتر

سی فرانک؟ برای اتومبیل من؟ اختیار دارید آقا، به شهزار فرانک هم نمیدهم.

کنوک

(دلخور) بلی میدانستم! (دوباره ماشین را نگاه می‌کند) بنا بر این سر این اتومبیل معامله‌مان نمیشود.

دکتر

چرا، مشروط بر اینکه يك قیمت جدی پیشنهاد کنید.

کنوک

حیف! من میخواستم آنرا تبدیل به یخندان بزرگی بکنم. (بر میگردد.) و اما راجع به مشتری های شما، باور کنید که اگر معامله تمام نشده بود از آنها با کمال میل صرف نظر میکردم.

دکتر

همکار عزیز، اجازه بدهید عرض کنم که شما قربانی... تصور غلطی شده‌اید!

کنوک

خیر، من کاملاً معتقدم که قربانی شما شده‌ام. بهر حال ناله‌وزاری کار من نیست و وقتی در معامله‌ای غلطیدم گناه آنرا فقط از چشم خودم می‌بینم.

بانو پارپاله

غلطیدید؟ ای آقا، من به این حرف شما اعتراض دارم.

دکتر

و بخصوص من هم باید آقای دکتر کنوک را از اشتباه بیرون بیاورم.

دکتر کنوک

کنوک

راجع به اقساط طلب شما باید عرض کنم عیبش اینست که سه ماهه تعیین شده است، آنهم در منطقه‌ای که مرخص هایش سالانه پول میدهند. باید این قرارداد را اصلاح کرد. بهر حال راجع بمن ناراحت نباشید، من از قرض داشتن متنفرم ولی هر چه باشد درد قرض مثلاً از یاد مفاصل و یا از کورک لثبر بیشتر نیست!

بانو پارپاله

چطور؟ یعنی نمی‌خواهید پول ما را در سه موعده بپردازید؟

کنوک

چرا خانم، عجله خود من بیشتر است که طلب شما را بپردازم ولی زورم به تقویم که نمی‌رسد، و این مافوق توانائی من است که بتوانم موعده سن گلن‌گلن را عوض کنم.

بانو پارپاله

من میشل را می‌فرمائید؟

کنوک

ببخشید، سن میشل را!

دکتر

مگر خودتان پس انداز ندارید؟

کنوک

یک دینار. من از دسترنج خود زندگی می‌کنم و با عبارات بهتر عجله دارم که از ثمره کار خود امرار معاش کنم. از وضع صوفی منشانه مشتریانی هم که شما بمن فروخته‌اید بقدری دلخورم که در نظر دارم شیوه کاملاً نوی در مورد آنان اجرا کنم. (پس از یک لحظه تفکر و مثل اینکه تنها با خودش حرف می‌زند) در آن صورت مسلم است که مسئله طور دیگری خواهد شد.

دکتر

در این صورت، همکار عزیزم، اگر از حالا بخواهید دستخوش دلسردی بیجائی بشوید که تاوان بی‌تجربگی شماست گناهتان دوچندان خواهد شد. آنچه مسلم است طب زمین حاصلخیزی است ولی محصول

ژول رومن

بخودی خود در آن بعمل نمی آید. شما تا حدی فریب رؤیاهای جوانی خود را خورده اید .

کنوک

فرمایش شما همکار عزیز سر تا پا اشتباه است ، چون اولاً من چهل سال دارم و اگر رؤیائی هم داشته باشم رؤیای جوانی نیست .

دکتر

باشد ، ولی شما هیچوقت عملاً طبابت نکرده اید .

کنوک

اینهم يك اشتباه دیگر .

دکتر

چطور ؟ مگر خودتان بمن نگفتید که همین تابستان گذشته رسالهٔ دکترای خود را گذرانده اید ؟

کنوک

چرا . سی و دو صفحه بقطع کتابی راجع به « حالات کاذبهٔ تندرستی » نوشتم و عنوان آنرا هم که به کلودبرنارنسبت داده بودم چنین گذاشتم :

« تندرستان بیمارانی هستند که خودشان نمی دانند. »

دکتر

پس بهر حال من و شما هم عقیده هستیم و اختلافی نداریم .

کنوک

یعنی در اساس فرضیهٔ من ؟

دکتر

خیر ، در این امر که شما تازه کلاهتید .

کنوک

ببخشید ؛ درست است که تحصیلات من جدید است ولی کار طبابتم از بیست سال پیش شروع شده است .

دکتر

چطور ؟ شما طبیب مجاز بودید ؟ طبابت مجاز که مدتها است منسوخ شده است !

دکتر کنوک

کنوک

خیر، من دیپلمه بودم .

بانوپارپاته

طبابت مجاز هیچوقت دیپلم است .

کنوک

دیپلمه ادبیات ، خانم .

دکتر

عجب ! پس شما بدون عنوان دکتری و مخفیانه طبابت می -

کردید ؟

کنوک

بهیچ وجه ! برعکس نه تنها در شهرستان بلکه در يك منطقه

هفت هزار کیلومتری اجازه طبابت داشتم .

دکتر

هیچ حرف شما را نمی فهمم .

کنوک

معهدا خیلی ساده است . بیست سال پیش چون مجبور شدم از

تحصیل زبانهای لاتینی دست بکشم در یکی ازمغازه های بزرگ شهرمارسی

درغرفه کراوات فروشی فروشنده شدم . بعداً کلام را از دست دادم .

يك روز که بیکار دربنده ول می گشتم دیدم يك کشتی بخاری ۱۷۰۰

تنی عازم هندوستان اعلان کرد که احتیاج بیک نفر پزشک دارد و

دیپلم پزشکی هم نمی خواست . خوب، شما اگر بجای من بودید چه

می کردید ؟

دکتر

مسلماً است که کاری نمی کردم .

کنوک

شما بلی . شما چنین استعدادی نداشتید ولی من خودرا معرفی

کردم . و چون ازعوقمیت های من غیر حق وحشت دارم همینکه وارد

شدم به ایشان گفتم :

« آقایان، من می توانم بشما بگویم که دکتر هتم ولی راستش

ژول رومن

را بخواهید دکتر نیستم . حتی میخواهم از این بدتر عرض کنم و آن اینکه هنوز نمیدانم موضوع رساله‌ام چیست . « ایشان در جواب گفتند که اهمیتی بعنوان دکتری نمیدهند و اعتنائی هم به موضوع رساله من ندارند . من فوراً گفتم : « هر چند که من دکتر نیستم ولی بعلل وجهات انضباطی و برای حفظ احترام و شخصیت خودم دلم میخواهد که در کشتی هم‌مرا دکتر صدا بزنند. » گفتند، البته طبیعی است که چنین خواهیم کرد . سپس در یک ربع ساعت دلایل اینکه قیود وجدانی و اخلاقی خود را زیر پا گذاشته و خواسته‌ام که برخلاف حق و وجدان مرا دکتر بنامند برای ایشان شرح دادم و سرانجام فقط موضوع تعیین دستمزد من باقی ماند که آنهم در مدتی کمتر از سه دقیقه حل و فصل شد .

دکتر

ولی شما واقعاً هیچگونه اطلاعات پزشکی نداشته‌اید؟

کنوک

از شما چه پنهان، من از بچگی همیشه آگهی‌های پزشکی و داروئی روزنامه‌ها و همچنین مطالب مربوط به « طریقه استعمال » مندرج در ورقه‌های چایی دورقوپی‌های قرص و شیشه‌های شربت را که پدربدم و مادرم میخریدند باعشق و علاقه فراوان میخواندم . در نه سالگی شرح مبسوطی راجع به علایم و عوارض یبوست از بر میدانستم . حتی هم امروز میتوانم متن نامه بسیار جالبی را که زنی بیوه بنام پ - دوپورژ، در ۱۸۹۷ راجع به جوشانده آمریکائی بنام شیکرز نوشته است از بر بخوانم . میخواهید بخوانم؟

دکتر

خیر، متشکرم . حرف شما را باور نمی‌کنم .

کنوک

این نوشته‌ها بزودی مرا با کار طبابت آشنا کرد . بخصوص بمن امکان داد تا بروح واقعی طب و بهنفع طبابت که تعلیمات دانشگاهی آن را در لفافه‌های علمی میپوشانند بی ببرم . میتوانم عرض کنم که در دوازده سالگی ادراک و احساس صحیحی از طبابت داشتم و روش فعلی من از آن نتیجه شده است .

دکتر کنوک

دکتر

پس شما روش معینی هم در کار خود دارید ؟ خیلی مشتاقم که با این روش آشنا شوم .

کنوک

من تبلیغ نمی کنم . از این گذشته اصل فقط نتیجه کار است . همین امروز شما بنا به اقرار خود يك پست بدون مریض ، یعنی در واقع هیچ بمن تحویل میدهید .

دکتر

هیچ ! اختیار دارید آقا ! ببخشید !

کنوک

یکسال دیگر بیائید و ببینید که من چه کرده‌ام . نتیجه کار من دلیل قاطعی خواهد بود . شما با اجبار من شروع کار از صفر ، بر فایده و اهمیت تجربه می‌افزائید .

ژان

آقا ! آقا ! (دکتر یار پاله بطرف او می‌رود) بعقیده من بهتر است کار بوراتور را پیاده کنیم .

دکتر

خوب ، این کار را بکن ! (بطرف کنوک بر می‌گردد) چون گفتگوی ما ادامه دارد به این پسرک گفتم کار بوراتور را بر حسب معمول ماهانه تمیز کند .

بانویار پاله

خوب ، وقتی در کشتی بودید چطور توانستید گلیم خود را از آب بکشید ؟

کنوک

دو شب آخر قبل از سوار شدن بکشتی را بفکر کردن گنوا ندم . شش ماه کار عملی در کشتی بمن کمک کرد تا شعور و ابتکار حرفه‌ای کسب کنم . این دوره عملی اندک شباهت به اسلوبی دارد که در بیمارستانها معمول است .

بانویار پاله

تعداد کسانی که زیر نظر شما بودند زیاد بود ؟

ژول رومن

کنوک

کارکنان کشتی و هفت نفر مسافر فقیر وضع؛ جمعا سی و پنج نفر.

بانویارپاله

سی پنج نفر خودش رقمی است.

دکتر

مرگ و میرهم داشتید؟

کنوک

هیچ! بعلاوه این برخلاف اصول و روش من بود. من طرفدار
تقلیل مرگ و میرهم هستم.

دکتر

مثل همه ما.

کنوک

شما هم؟ عجب! هیچ تصور نمی کردم. النرض من معتقدم
که باوجود همه وسوسه های متضاد، ما باید درحفظ جان مریض بکوشیم.

بانویارپاله

گفته دکتر عین واقع است.

دکتر

مریض چطور؟ مریض زیاد داشتید؟

کنوک

گفتم سی و پنج نفر.

دکتر

یعنی آنمده همه مریض بودند؟

کنوک

بلی، همه.

بانویارپاله

بس کشتی چطور راه میرفت؟

کنوک

کاری نداشت. فرمانی بود که میبایستی بچرخانند.

(سکوت)

دکتر کنوک

دکتر

بفرمائید ببینم ، حالا شما واقعاً دکتر هستید ؟ چون در اینجا عنوان دکتری ضرورت دارد... ممکن است برای ما درس‌های بزرگی ایجاد کنید . اگر شما واقعاً دکتر نبودید خوب بود از همان اول حقیقت امر را بیا می‌گفتید ...

کنوک

من واقعاً و عملاً دکترم . وقتی دیدم که تجربه صحت اسلوب و روش کار مرا تأیید کرد . دیگر کاری واجب‌تر از این نداشتم که آن روش را درخشکی و بمقیاس و سیمتری اجرا کنم . ضمناً از این نکته هم غافل نبودم که داشتن عنوان دکتری از تشریفات ضروری است .

بانو پارپاله

شما که می‌گفتید تحصیلاتتان کاملاً جدید است .

کنوک

من آنوقت‌ها نمی‌توانستم شروع به تحصیل کنم چون برای امرار معاش مجبور بودم مدتی هم به تجارت پسته زمینی اشتغال داشته باشم .

بانو پارپاله

پسته زمینی دیگر چه صیفه‌ایست ؟

کنوک

پسته زمینی که آنرا پسته افریقائی هم می‌گویند . (بانو پارپاله تکانی بخود میدهد) آی خانم ، تصور نکنید که من فروشنده دورمگرد بودم . من يك دفتر مرکزی تأسیس کرده بودم که فروشنده‌گان دست دوم می‌آمدند و از من می‌خریدند . باور کنید اگر ده سال باین کار ادامه داده بودم میلیونر می‌شدم . ولی این کار بسیار خسته‌کننده بود . از این گذشته بطوریکه من شخصاً پی برده‌ام در تمام مشاغل کسالت و سر خوردگی نهائی مستتر است . در حقیقت کار واقعی فقط طبابت و شاید سیاست و اقتصاد است و یکی هم کار کشیشی است که من هنوز آزمایش نکرده‌ام .

بانو پارپاله

و شما فکر می‌کنید که می‌توانید روش خود را در اینجا عملی کنید؟

ژول رومن

کنوک

بلی خانم ، اگرچنین فکری نمی کردم پاشنه گیوهام را ور می کشیدم وچنان جیم می شدم که شاهرگز بگردم نرسید . مسلماً در آنصورت شهر بزرگی را براینجا ترجیح می دادم.

بانو یار پاله

(خطاب بشوهرش) توکه می خواهی به لیون بروی نمی توانی از آقای دکتر اطلاعاتی راجع بروش کارش کسب کنی؟ اینکه دیگر مایه ای ندارد.

دکتر

ولی دکتر کنوک ظاهراً مایل به افشای روش خود نیست .

کنوک

(پس از لحظه ای تفکر خطاب بدکتر یار پاله) من برای خاطر شما می توانم پیشنهادی بکنم؛ بجای آنکه طلب شما را که خدا می داند کی بتوانم به تقدیر بپردازم همین حالا به جنس بدهم، یعنی شما را هشت روز باخودم ببرم و روش کار خود را بشما یاد بدهم.

دکتر

(رنجیده خاطر) شوخی می کنید، همکار عزیز، شاید خود شما هشت روز دیگر مجبور شوید شرحی بمن بنویسید و از من راهنمایی بخواهید .

کنوک

من تا هشت روز دیگر صبر نمی کنم بلکه امیدوارم همین امروز اطلاعات جامع و مفیدی از شما کسب کنم .

دکتر

من در اختیار شما هستم ، همکار عزیز!

کنوک

آیا در آنجا طبال شهری هست؟

دکتر

مقصودتان کمی است که به صدای طبیل درکوی و برزن جار میزند؟

کنوک

احنت!

دکتر کنوک

دکتر

بلی، یکتفر جارچی هست که شهرداری نشر بعضی از آگهیها و اخطارهای خودرا بوسیله او انجام می دهد. از اشخاص عادی فقط کسانی به او مراجعه می کنند که کیف پولشان را گم کرده باشند یا کاسبهای غیر بومی که بار چینی و بدل چینی داشته باشند و بخواهند حراج کنند.

کنوک

خوب، سن مورپس چقدر جمعیت دارد؟

دکتر

خیال می کنم خود قصبه در حدود سه هزار و پانصد نفر و باحومه شش هزار نفر.

کنوک

تمام بخش چقدر؟

دکتر

دست کم دو برابر این رقم.

کنوک

مردمانش فقیرند؟

بانو پارپاله

برعکس، خیلی هم دررفاهند و حتی ثروتمند هستند. در آنجا مزارع بزرگی هست. بسیاری از مردم از منفعت پول و یا از درآمد املاک خود زندگی می کنند.

دکتر

و عجیب هم خسیسند!

کنوک

صنعت هم هست؟

دکتر

خیلی کم.

کنوک

تجارت چطور؟

ژول رومن

بانو پارپاله

دكان و بازار زياد دارد .

كنوك

كسبه آنجا بكار خود خيلى سرگرمند ؟

دكتر

بعقیده من خير؛ كسب برای بیشتر ایشان يك ممرعايدى اضافى
وبخصوص وسيله‌اى برای وقت گذراندن است .

بانو پارپاله

از اين گذشته بیشتر اوقات زنها دكاندارى مى‌كنند و مردها
بى‌گردش و تفریح خودشان هستند .

دكتر

و يا بنوبه .

بانو پارپاله

قبول دارى كه مردها بیشتر بگردش مى‌روند؟ چون زنها كه
جائى را بلد نيستند ولى مردها بشكار وصيد ماهى وگوى بازى و در
زمستانها بكافه مى‌روند .

كنوك

زنها خيلى مؤمن هستند؟ (دكتر پارپاله ميزند زيرخنده) اين
سؤال از نظر من خيلى اهميت دارد .

بانو پارپاله

بسيارى از ایشان بنماز مس مى‌روند .

كنوك

ولى آيا خداوند در فكر و ذكر روزانه ایشان جاى مهمى دارد ؟

بانو پارپاله

چه چيزها ؟

كنوك

خوب ! (فكر مى‌كند) اعتيادات بد وجود ندارد؟

دكتر

مقصود چيست ؟

دکتر کنوک

کنوک

تریاک ، کوکائین ، سحر و جادو ، لواط ، معتقدات سیاسی ؟

دکتر

شما چرا این همه چیزهای مختلف را باهم مخلوط می‌کنید؟ من آنجا هرگز چیزی از تریاک و از سحر و جادو نشنیده‌ام ولی راجع به عقاید سیاسی باید عرض کنم که در آنجا مردم مثل سایر نقاط به سیاست علاقه‌مندند.

کنوک

خوب، ولی آیا شما کسانی را در آنجا می‌شناسید که برای اخذ آراء در انتخابات ویا برای مالیات بردرآمد تسمه‌ازگرده پندرو مادرشان بکشند ؟

دکتر

خدارا شکر که از این قبیل اشخاص در آنجا یافت نمیشود.

کنوک

زنا چطور ؟

دکتر

دیگر چه ؟

کنوک

آیا زنا در آنجا شیاع فوق‌العاده ای دارد؟ آیا این کار موضوع فعالیت وسیعی است ؟

دکتر

واقعا سؤالات عجیبی می‌کنید! البته در آنجا نیز مانند جاهای دیگر شوهران فریب خورده هستند ولی در این کار مبالغه نمیشود.

بانو پارپاله

بعلاوه ، این کار اشکالات فراوانی در بردارد زیرا مردم سخت مراقب هستند .

کنوک

خوب ! دیگر مطلبی ندارید که بمن یادآوری کنید؟ مثلاً راجع به احزاب و خرافات و مجامع سری ؟

بانو پارپاله

يك وقتی بسیاری از زنها احضار ارواح می‌کردند .

ژول رومن

کنوک

وای ! وای !

بانو پارپاله

همه درخانه زن محضردار جمع می شدند و او بوسیله همین گرد
سه پایهای ارواح را احضار می کرد و آنها را بحرف می آورد .

کنوک

چه بد ! چه بد !

بانو پارپاله

ولی گمان می کنم حالا دیگر از این کارها دست برداشته اند .

کنوک

چه خوب ! سحر و جادو و فال بینی چطور ؟ از آنها دست بر -
داشته اند؟ آن چوپانهای پیر چطور که با بو کردن بز تر و با لمس دست
مریض را شفا می دهند؟

(گاه گاه زن را تماشا می کنند که تا نفس دارد هندل می زند و بعد
عرقهای پیشانی را پاک می کند .)

دکتر

سابق بر این شاید ولی حالا دیگر از این کارها خبری نیست .

کنوک

(بنظر منقلب می آید و قدم زنان هر دو کف دستش را بهم می مالد)
بهر صورت می توانهدوره پزشکی خود را آغاز کنم (به اتومبیل نزدیک می شود)
همکار عزیزم، اگر جرات نباشد از این راننده بخواهید که تلاش دیگری
بکند تا شاید اتومبیل راه بیفتد . بقدری عجله دارم به سن موریس
برسم که چه عرض کنم !

بانو پارپاله

چطور؟ شما یکدفعه چنین تصمیمی گرفتید ؟

کنوک

خواهش می کنم کاری کنید که زودتر برسم .

دکتر

چه خبر است ؟ چه عامل نیرومندی باعث جلب شما به آنجا

کنوک

(چند دفعه بحال سکون بالا و پائین می رود پس) همکار عزیزم ، من احساس می کنم که شما موقعیت بسیار درخشانی را در آنجا ضایع کرده اید و در جایی که ممکن بود باغ سرسبز و خرمی عمل بیاید روش شما بجز خار و خن چیزی ببار نیاورده است . شما می بایستی از آنجا غرق طلا و جواهر برگشته باشید . . . و شما خانم ، می بایستی سهرج مروارید بگردن داشته باشید و هر دو می بایستی در یک اتومبیل لیموزین آخرین سیستم بلمید نه در این نعرکش قراضه که حاصل نخستین تلاش صنعت بشری است . (اتومبیل را نشان می دهد)

بانو پارپاله

راستی دکتر ، شوخی می کنید؟

کنوک

شوخی چی خانم؟ شوخی در چنین موردی بی رحمانه خواهد بود.

بانو پارپاله

در این صورت واقعا وحشتناک است ، می فهمی آلبر؟

دکتر

بلی ، من چنین می فهمم که دکتر کنوک یک خیال پرست واقعی است و هر چیزی را چندین برابر بزرگ می بیند . او بازیچه احساسات متضاد و هبالغه آمیز خودش است . اول این پست در نظر او دیناری ارزش نداشت ولی اکنون گنج شایگان است . (شانه بالا می اندازد)

بانو پارپاله

توهم خیلی از خودت مطمئنی . مگر من اغلب اوقات بتو نمی گفتم که اگر راهش را بلد باشی درس من بهتر از این می توان زندگی کرد؟

دکتر

خوب ، خوب ، خوب! من سه ماه دیگر برای گرفتن قط اول طلبم خواهم آمد و آنوقت خواهیم دید که دکتر کنوک در کجای کار است .

کنوک

بسیار خوب ، سه ماه دیگر تشریف بیاورید باز وقت صحبت

ژول رومن

خواهیم داشت . فعلا استدعا دارم زودتر حرکت کنیم .

دکتر

(خجلت زده خطاب به ژان) شما حاضرید ؟

ژان

(آهسته) من خودم حاضر خواهم شد ولی این دفعه گمان نمی-کنم که ما به تنهایی بتوانیم اتومبیل را راه بیندازیم .

دکتر

(بهمان لحن) چطور آخر ؟

ژان

(سر تکان می دهد) مردان قوی تری برای این کار لازمند .

دکتر

اگر اتومبیل را هل بدهیم چطور ؟

ژان

(مردد) شاید .

دکتر

بسیار خوب ! تا بیست متر راه صاف است و سربالائی ندارد . من پشت فرمان می نشینم و شما زور بدهید .

ژان

بسیار خوب !

دکتر

و بعد وقتی ماشین راه افتاد سعی کنید بموقع بپرید روی رکاب ، خوب ؛ (دکتر برمی گردد پیش دیگران) خوب ، همکار عزیزم ، سوار شوید ! من خودم اتومبیل را می رانم و ژان که يك « هرکول » واقعی است هوشی گرفته است که بدون استفاده از هندل و یکمک دنده ای که هر چند در آن نیروی عضلانی جانشین نیروی برق شده است می توان آنرا خودکار نامید - و این هر دو تقریباً از يك جنسند - اتومبیل را راه بیندازد .

(ژان پشت صندوق ماشین قرار می گیرد و زور می دهد)

پرده می افتد

پردهٔ دوم

در منزل سابق دکتر بارپاله.
کنوک موقتاً مستقر شده است. یک میز و چند صندلی، قفسهٔ کتابخانه،
نیمکت بلند، تختۀ سیاه، روشویی و چند تصویر تشریحی از اعضا و نوج بدن
انسان بدیوار آویخته است.

صحنهٔ اول

کنوک - طبال شهر (جارچی)

کنوک

(نشسته، به اطاق نگاه می‌کند و چیز مینویسد) جارچی شهر شما هستید؟

جارچی

(ایستاده) بلی آقا!

کنوک

مرا «دکتر» صدا بزنی و همیشه بگوئید: «بلی دکتر» یا «خیر
دکتر».

جارچی

بلی دکتر.

کنوک

وقتی هم در خارج صحبت من پیش می‌آید فراموش نکنید که

ژول رومن

همیشه بگوئید: «دکتر چنین گفت» «دکتر چنین کرد»... من باین موضوع خیلی اهمیت میدهم. مگر شما وقتی بین خودتان از دکتر پارپاله صحبت می‌کردید، او را بچه‌عنوانی می‌نامیدید؟

جارچی

می‌گفتم آدم نازنینی است ولی مرد استخوانداری نیست.

کنوک

منظورم این نیست. می‌گویم او را «دکتر» صدامی زدید؟

جارچی

خیر. فقط می‌گفتم آقای پارپاله یا «آقای پزشک» و یا راواشول

کنوک

راواشول چرا؟

جارچی

این لقبی بود که او داشت ولی من هیچوقت نفهمیدم چرا.

کنوک

وبعقیده شما او مرد استخوانداری نبود؟

جارچی

برای من چرا ولی گویا برای دیگران نبود.

کنوک

عجب!

جارچی

وقتی به او مراجعه می‌کردند چیزی دستگیرش نمی‌شد.

کنوک

چه چیز می‌خواستید دستگیرش بشود؟

جارچی

یعنی دستگیرش نمیشد که آدم چه مرضی است. از ده دفعه مراجعه نه‌دفعه‌اش آدم رادست خالی برمیگرداند و می‌گفت: «بروجانم، برو، چیزیت نیست؛ فردا حالت خوب میشود.»

کنوک

راستی!

دکتر کنوک

جارچی

ویا اینکه خوب بحرف آدم گوش نمی‌داد و هی میگفت: «بلی، بلی، بلی» و بعد از چیزهای دیگر و مثلاً یکساعت تمام از اتومبیلش حرف میزد.

کنوک

مثل اینکه آدم برای آن حرفها پیش او آمده است.

جارچی

و بعد هم دواهای يك قازی برای آدم مینوشت. گاهی فقط يك جوشانده ساده میداد. البته شما خودتان میدانید که وقتی آدم هشت فرانک پول ویزیت دکتر میدهد دوست ندارد يك دوی يك قازی برایش بنویسند. و احمق‌ترین آدم‌ها هم میدانند که برای خوردن يك جوشانده بابونه احتیاجی به رفتن پیش دکتر نیست.

کنوک

از آنچه بمن گفتید واقعا بسیار متأسفم ولی من شما را برای کسب اطلاعاتی به اینجا خواستام. وقتی آقای دکتر پارپاله شمارا برای نشر اعلان مأمور می‌کند چه قدر دستمزد بشما می‌پرداخت؟

جارچی

(با اوقات تلخی) دکتر پارپاله هیچوقت مرا مأمور نشر اعلان نمی‌کرد.

کنوک

عجب! چه می‌شوم! در این سی سال که او اینجا بود هیچوقت اعلانی بشما نداد؟

جارچی

بجان شما قسم در این سی سال هیچوقت اعلان بمن نداد.

کنوک

(از جا بلند میشود و کاغذی در دست دارد) شاید فراموش کرده باشید، چون من نمیتوانم حرف شما را باور کنم. بهر حال نرخ کار شما چند است؟

جارچی

سه فرانک برای گشت کوچک و پنج فرانک برای گشت بزرگ.

زولرومن

ممکن است این قیمت بنظر شماگران بیاید ولی این کار زحمت دارد. بهر حال من به آقا توصیه....

کنوک

بگو به «دکتر».

جارچی

ببخشید... به دکتر توصیه می‌کنم که اگر دو فرانتک برای ایشان مهم نیست گشت بزرگ را انتخاب کنند، چون بسیار صرفه‌تر است.

کنوک

فرقشان چیست؟

جارچی

درگشت کوچک من پنج جاتوقف می‌کنم؛ جلو شهرداری، جلو پستخانه، جلو هتل مفتاح، سر چهارراه دزدان و گوشه تیمچه. درگشت بزرگ یازده جا جارمی‌زنم؛ در... .

کنوک

کافی است؛ من گشت بزرگ می‌خواهم. شما امروز صبح بیکارید؟

جارچی

همین الان! اگر می‌خواهید....

کنوک

بسیار خوب، اینهم متن اعلان. (کاغذ را بدست جارچی میدهد)

جارچی

(بمتن نامه نگاه می‌کند) من بهمه خطها آشنا هستم ولی بهتر است که شما یکبار آنرا برای من بخوانید.

کنوک

(آهسته میخواند و جارچی با دقتی خاص حرفه خود گوش فرا میدهد)
«دکتر کنوک جانشین دکتس یاریاله ضمن تقدیم احترامات فایقه خود به مردم شهر و به ساکنین بخش سن مورس مفتخراً باستحضار عموم میرساند که بحکم نوع پرستی و بمنظور جلوگیری از شیوع اضطراب انگیز و روزافزون امراض گوناگون که چندین سال است مناطق سابقاً سالم مارا آلوده کرده است.....»

دکتر کنوک

جارچی

الحق که بیان واقع است!

کنوک

«... روزهای دوشنبه از ساعت نهونیم تا یازدهونیم از اهالی این بخش مجاناً معاینه پزشکی بعمل می آورد. برای کسانی که اهل بخش نباشند حق معاینه همان هشت فرانک است.»

جارچی

(در حالیکه کاغذ را با احترام میگیرد) بسیار خوب! چه فکر بکری! فکری که همه از آن قدردانی خواهند کرد. یک فکر نیکوکارانه! (با تغییر لحن) ولی شما که میدانید امروز دوشنبه است. اگر امروز این اعلان را جا بزنم تا پنج دقیقه دیگر مردم سرتان میریزند.

کنوک

یعنی خیال می کنید مردم به این زودی بیایند؟

جارچی

از این گذشته شاید یادتان نبود که دوشنبه روز بازار است. امروز نصف جمعیت بخش در اینجا هستند و اعلان من درست در این جماعت پخش خواهد شد. مردم بقدری سرتان بریزید که نفهمید چکار کنید.

کنوک

سعی می کنم از عهده بر آیم.

جارچی

و دیگر آنکه شما فقط در روز بازار بیشتر شانس مشتری دارید. آقای دکتر پارپاله هم فقط در این روز مریض می پذیرفت (با لحن خودمانی) اگر نباشد شما امروز مجاناً مریض ببینید....

کنوک

آی رفیق، توجه داشته باشید کمین در درجه اول علاقمندم از سلامت خود مواظبت کنند. اگر منظورم تحصیل پول بود درپاریس و یا در نیویورک مطب باز می کردم.

جارچی

آه! راستی که شما انگشت روی نقطه حساس گذاشته اید! مردم

ژول رومن

چنانکه باید مواظب حال خود نیستند . نمی‌خواهند به ندای درون خود گوش بدهند و در نگهداشت خود بسیار سختند . وقتی یکجاشان درد گرفت تازه بدست و پا می‌افتند . باور کنید حیوان از اینها بهتر است .

کنوک

آفرین رفیق، می‌بینم که خیلی درست استدلال می‌کنید.

جارچی

(بادی یغیب می‌اندازد) البته که درست استدلال می‌کنم ! من آنطور که باید درس نخوانده‌ام ولی چه با درس خوانده‌تر از من هستم که باید از من چیز یاد بگیرند. آقای شهردار، غیبتش نباشد، مختصر چیزی میداند. ای آقا... اگر برای شما تعریف کنم که یک روز...

کنوک

بگو، «دکتر».

جارچی

(شاد و سرمست) ببخشید ، دکتر!.. که یک روز آقای فرماندار شخصاً در شهرداری، در سالن بزرگ «ازدواج» تشریف داشتند و حتی شما میتوانید گواهی این واقعه را از اشخاص سرشناسی که در آن مجلس حضور داشتند بخواهید، مثلاً از آقای معاون شهرداری. غیبتش نباشد. و یا از آقای میثالون، و آنوقت...

کنوک

و آنوقت آقای فرماندار فوراً پی بردند که با چه کسی سر و کار دارند و فهمیدند که صدای طبال شهر از صدای خیلی‌کها که طبال نیستند ولی خودشان را خیلی خیلی بالاتر از طبال میدانند سنا تراست. و آنوقت که بود که نطقش کور شده بود؟ آقای شهردار.

جارچی

(شاد و شگول) عین واقع است و یک کلمه اش هم پس و پیش نیست! میشود قسم خورد که شما در آنجا در یک گوشه پنهان شده بودید.

کنوک

خیر، رفیق، من آنجا نبودم.

دکتر کنوک

جارچی

پس حتماً کسی برای شما تعریف کرده و قطعاً هم آدم حسابی بوده است، نه؟ (کنوک با حرکتی سیاست ما بانه خودش را میگیرد) از گردن التزام میدهم که شما تازگی در این خصوص با آقای فرماندار صحبت کرده‌اید.

(کنوک به لیخندی قناعت می‌کند)

کنوک

(از جا بلند می‌شود) بنابراین رفیق، من بشما امینوارم و خیلی هم باید امینوار باشم، اینطور نیست؟

جارچی

(پس از چند لحظه تردید) هنکه نمیتوانم همین الان برگردم و حتماً دیر خواهم رسید. ممکن است لطفاً مرا حالامعاینه بفرمائید؟

کنوک

البته، ولی زود باشید. من با آقای برنار معلم مدرسه و با آقای موسکه دو افروش قرارملاقات دارم و باید ایشان را قبل از آنکه مریشان بر سرند بحضور ببینم. خوب، ناراحتی شما چیست؟

جارچی

اجازه بدهید قدری فکر کنم! (می‌خندد) حالا عرض می‌کنم: بارها اتفاق می‌افتد که وقتی تمام میخورم در اینجام احساس خارش می‌کنم، (بالتر از منده‌اش را نشان می‌دهد) مثل اینکه اینجام میخارد یا غلغلکم می‌آید.

کنوک

(بعالنی که نشان میدهد کاملاً حواسش را متمرکز کرده است) توجه داشته باشید که اشتباه نکنید. گفتید غلغلک یا خارش؟

جارچی

خارش! (فکر می‌کند) ولی یلک خورده هم غلغلک.

کنوک

موضع خارش را درست بمن نشان بدهید.

جارچی

اینجا.

ژول رومن

کنوک

اینجا یا آنجا؟

جارچی

اینجا و... مثل اینکه آنجا... و شاید بین این دو جا.

کنوک

درست بین این دو جا؟... فکر نمی‌کنید که ممکن است یک خورده بچپ باشد؟ یعنی همینجا که من انگشت می‌گذارم؟

جارچی

بنظرم همانجا است.

کنوک

وقتی انگشت فرمی‌کنم دردتان می‌آید؟

جارچی

بلی، مثل اینکه دردم می‌آید.

کنوک

آه، آه! (با قیافه‌ای گرفته فکر می‌کند) وقتی کله پاچه گوساله با شوربای سرکه می‌خورید بیشتر احساس خارش نمی‌کنید؟

جارچی

من هیچوقت از این غذا نمی‌خورم ولی بنظرم اگر می‌خوردم حتماً خارشم بیشتر میشد.

کنوک

وه! وه! خیلی مهم است، ها!... شما چند سال دارید؟

جارچی

پنجاه و یک سال. حالا رفته‌ام توی پنجاه و دو.

کنوک

به پنجاه و دو نزدیک‌ترید یا به پنجاه و یک؟

جارچی

(کم‌کم ناراحت میشود) به پنجاه و دو نزدیک‌ترم، همین آخر نوامبر پنجاه و دوام تمام میشود.

دکتر کنوک

کنوک

(دست روی شانه اومی گذارد) رفیق، امروز طبق معمول کارتان را بکنید. امشب هم زود بخوابید. فردا صبح در رختخواب بمانید و استراحت کنید. من بیادات شما خواهم آمد. از شما هم حق معاینه نخواهم گرفت ولی بکسی نگوئید. این ارفاقی است که من بشخص شما می‌کنم.

جارچی

(باترسم واضطراب) مرحمت دارید، آقای دکتر، ولی آیا کسالت من شدید است؟

کنوک

ممکن است هنوز خیلی سخت نشده باشد. حالا وقت آنست که خودتان را معالجه کنید. شما سیگار می‌کشید؟

جارچی

(دستمالش را بیرون می‌آورد) خیر، تنباکو می‌جویم.

کنوک

دیگر هیچ حق ندارید تنباکو بجوید. شراب چطور؟ شراب دوست دارید؟

جارچی

شراب به اندازه می‌نوشم.

کنوک

دیگر يك قطره شراب هم نباید بنوشید. متأهل هستید؟

جارچی

بلی دکتر. (پیشانی‌اش را پاک می‌کند)

کنوک

از این لحاظ هم باید بطور کلی خودداری کنید. فهمیدید؟

جارچی

غذا میتوانم بخورم؟

کنوک

امروز چون کار می‌کنید کمی شوربا بخورید. فردا صبح صحبت

ژول روغن

خواهیم کرد که چه چیزهایی را جداً نباید بخورید. فعلاً فقط به آنچه گفتم عمل کنید.

جارچی

(باز پیشانی‌ش را پاک می‌کند) شما معتقد نیستید که اگر از همین حالا بروم بخوابم بهتر باشد؟ واقعاً احساس می‌کنم که حالم خوش نیست.

کنوک

(در را باز می‌کند) مواظب باشید برای کسانی که شما دارید خوابیدن بین طلوع و غروب آفتاب خوب نیست. اعلانهای خود را پخش کنید و اصلاً خودتان را بان راه نزنید و با خیال راحت تا امشب صبر کنید.

(جارچی خارج میشود و کنوک او را روانه می‌کند)

صحنهٔ دوم کنوک - برنار معلم مدرسه

کنوک

سلام آقای برنار؛ از اینکه در چنین ساعتی خواهش کرده‌ام
تشریف بیاورید زیاد مزاحمتان نشده‌ام؟

برنار

خیر، خیر، دکتر. مختصر وقتی دارم. معاونم مراقب زنگ
تنفس خواهد بود.

کنوک

بیتابانه اشتیاق صحبت با شما را داشتم. خیلی کارها است که باید
باهم انجام بدهیم، آنهم چه کارهای فوری و مهمی! من کسی نیستم که بگذارم
همکاری گرانبهایی که شما با سلف من داشتید قطع شود.

ژول رومن

بر نار

همکاری؟

کنوک

توجه کنید، من آدمی نیستم که عقیده خود را بکسی تحمیل کنم و یا آنچه قبل از من ساخته‌اند خراب کنم. ابتدا، شما باید که باید مرا راهنمایی کنید.

بر نار

من خوب درك نمی‌کنم که...

کنوک

فعلاً نباید بهیچ چیز دست زد. بعداً چنانکه لازم شود اصلاح خواهیم کرد.

(کنوک می‌نماید)

بر نار

ولی آخر....

کنوک

حالا خواه امر تبلیغاتی باشد و یا سخنرانی برای مردم و یا جلسات کوچک خودمانی. اقدام شما اقدام شخص من است و وقت شما وقت من.

بر نار

دکتر، می‌توانم موضوعی را که به آن اشاره می‌فرمائید خوب درك کنم.

کنوک

صاف و پوست‌کنده عرض‌کنم، من میل دارم حتی در دوره استقرار خود نیز تماس نزدیک با شما داشته باشم.

بر نار

باز فکر می‌کنم در این میان مطلبی هست که دستگیر من نمیشود....

کنوک

عجب! مگر شما با دکتر پارپاله روابط مداوم نداشتید؟

دکتر کنوک

برنار

من گاه گاه اورا در قهوه خانه هتل مفتاح میدیدم و اغلب اتفاق می افتاد که بیلباردی باهم بازی میکردیم.

کنوک

منظورم اینگونه روابط نیست.

برنار

ما رابطه دیگری باهم نداشتیم.

کنوک

ولی... ولی... شما برای بخش آموزشهای عمومی بهداشتی و کار تبلیغ در میان خانوادهها... و چه عرض کنم، هزاران کار واجب دیگر که طبیب و معلم جزیکمک هم نمی توانند بکنند بچه ترتیب اقدام میفرمودید؟

برنار

ما هرگز چیزی باهم بخش نمی کردیم.

کنوک

چطور؟ شما ترجیح میدادید که جدا ازهم کار کنید؟

برنار

خیر، ازاینهم ساده تر. اصلا من و او هیچکدام چنین فکری نداشته ایم. این اول بار است که در سن موریس چنین صحبتی بمیان می آید.

کنوک

(با ابراز تعجب توأم با تأسف) آه!... بخدا اگر از زبان خود شما نمی شنیدم هیچ باور نمی کردم.

برنار

(مکوت) متأسفم ازاینکه باعث ناراحتی شما شدم ولی قبول بفرمائید که من نمیتوانستم ابتکار چنین اقدامی را ولو اینکه بعقلم هم میرسید و یا بر فرض که کار مدرسه مجال میداد بدست بگیرم.

کنوک

مسلم است. شما فقط منتظر ندائی بوده اید که آنهم نرسیده است.

ژول رومن

برنار

هروقت خدمتی ازمن خواسته‌اند کوشش کرده‌ام که انجام بدهم.

کنوک

میدانم آقای برنار، میدانم (سکون) واقعا اهالی اینجا مردمان بدبختی هستند که از نظر بهداشت و حفظ الصحه بهوای خود ول شده‌اند.

برنار

عجب!

کنوک

من شرط می‌بندم که مردم اینجا آب بیاشامند بی آنکه فکر کنند که با هر جرعه میلیاردها میکروب فرو می‌دهند.

برنار

واقعا که همینطور است!

کنوک

اصلا اینها هیچ میدانند میکروب چیست؟

برنار

هیچ خیال نمی‌کنم! بعضی‌ها با این کلمه آشنائی دارند ولی پیش خود چنین تصور می‌کنند که باید يك نوع مگس باشد.

کنوک

(ازجا بلند میشود) واقعا وحشتناک است! گوش کنید آقای برنار عزیزم، ما دوتن نمی‌توانیم در ظرف هشت روز آنرا سالها... لاقیدی‌ها، بلی لاقیدی بگوئیم بهتر است، ازین بپریم. ولی بهر حال باید کاری کرد.

برنار

بنده مضایقه ندارم؛ فقط می‌ترسم نتوانم کمک مؤثری بشما بکنم.

کنوک

ای آقای برنار! آنکس که شما را میشناخت بمن می‌گفت شما عیب بزرگی دارید، و آن شکسته نفسی است. شما تنها کسی هستید که نمی‌دانید چه قدرت معنوی و چه نفوذ شخصی بی‌ظنیری در اینجا دارید. البته عذر می‌خواهم از اینکه عیب شمارا بهرختان می‌گشم. در اینجا هیچ

دکتر کنوک

کارجدی بی کمک شما ممکن نخواهد بود.

بر نار

شما آقای دکتر، خیلی مبالغه میفرمائید!

کنوک

اختیار دارید! البته من می توانم بدون شما هم مریضهای خود را معالجه کنم ولی برای مبارزه با بروز بیماریها و قلع و قمع آنها چه کسی جز شما میتواند بمن کمک کند؟ کیست باین مردم بیچاره حالی کند که دستگاه بدن آنها در هر ثانیه دستخوش چه خطرهای عظیمی است؟ کیست بآنها بفهماند که برای مراجعه بطیب نباید به انتظار مرگ نشست؟

بر نار

من منکر نیستم که این مردم چقدر لایالی هستند!

کنوک

(بیش از پیش هيجان از خود نشان می دهد) باید از ابتدا شروع کرد. من اینجا موضوع کافی برای چندین سخنرانی درخور فهم عامه و چندین یادداشت کامل با تصاویر خوب و يك فانوس مخصوص نشان دادن فیلم دارم. شما هر طور که بنظر خودتان بهتر میدانید ترتیبی برای استفاده از اینها بدهید. اینك برای شروع کار کنفرانس کوچکی که تماماً نوشته شده و بسیار هم جالب است! این کنفرانس راجع است به تب حصبه و اشکال نامعلومی که میکرب این بیماری بخود میگیرد و ناقلین بشمار آن از قبیل آب، نان، شیر، صدف، سبزیجات، کاهو، گرد و غبار، نفس و غیره، و نیز راجع است بشرح هفته ها و ماهها که میکرب در طی آن مدت بی آنکه اثر حیات از خود نشان دهد به تولید مثل مشغول است، و سوانح مرگباری که یکنفره بیماری آورد و مشکلات وحشت انگیزی که در بی دارد؛ و همه این مطالب مستند به تصاویر زیبا است. مثلاً عکس میکربها که بیش از اندازه بزرگ شده و جزئیات راجع به فضولات حصبه ای و لوزه های چرکی و سوراخهای حاصله در روده ها بر اثر عفونت های حصبه ای، و این تصاویر سیاه نیست بلکه بهر رنگی است که تصور بفرمائید، از جمله صورتی و بلوطی و زرد و سفید مایل به سبز

برنار

(دکتر زیر و زیر میشود) من، آقای دکتر... خیلی حساسم...
و اگر زیاد بخوادم توی بحر این مطالب بروم دیگر خوابم نخواهد برد.

کنوک

بلی، باید همینطور باشد! منظورم اینست که باید چنین اثر
گیرائی در اعماق قلب شنوندگان بجا گذاشت، شما آقای برنار،
خودتان کم‌کم عادت خواهید کرد ولی بگذارید مردم خوابشان نبرد!
(روی سر برنار خم میشود) زیرا گناه ایشان همین خوابیدن در امن و امان
فریبائی است که فقط ضربت برق آسای ابتلا به بیماری از آن خواب
بیدارشان می‌کند اما وقتی که دیگر دیر شده است.

برنار

(ترسان و لرزان دست روی میز کار دکتر می‌گذارد و چپ‌چپ نگاه
می‌کند) خود من هم چنان تندستی پر و پاقرصی ندارم. پندر و مادرم
بچه زحمت مرا بزرگ کرده‌اند. من خوب میدانم که همه این میکربها
که در عکسهای شما می‌بینم دایم در حال تولید مثل هستند. ولی، بالاخره...

کنوک

(مثل اینکه اصلاً حرفهای او را نشنیده است) برای کسانی که
سخنرانی اول ما تأثیری در ایشان نیکند سخنرانی دیگری آماده دارم که عنوان
آن بظاهر چندان مهم نیست و آن چنین است: «حاملین ذرات میکربی».
در این سخنرانی، بکمال شواهد و امثله از موارد مشهود، بروشنی روز
نشان داده شده است که انسان ممکن است با داشتن صورتی پروگرد و
زبانی پاک و گلی و اشتهائی عالی راه برود و در عین حال در تمام زوایای
بدنش تریلیون‌ها میکرب مسری مخفی باشد که بتوانند ایالتی را آلوده
کنند (از جا بلند میشود) من بحکم علم و تجربه حق دارم بپرسم که از
این در وارد شود ظنن باشم و او را «حامل ذرات میکربی» بدانم. مثلاً
همین خود شما، هیچ معلوم نیست که یکی از آنها نباشید!

برنار

(از جا بلند میشود) من؟ دکتر!...

دکتر کنوک

کنوک

خیلی دلم میخواهد بدانم بعد از خروج از دومین سخنرانی کوچک من کدام نفر کشی است که دیگر دل و دماغ خنده و شوخی داشته باشد ؟

برنار

راستی دکتر شما خیال می کنید که من حامل ذرات میکروبی باشم ؟

کنوک

شما ی بخصوص خیر؛ البته من مثال زدم. ولی ببخشید آقای برنار عزیزم، من صدای آقای موسکه را می شنوم. به امید دیدار. از این همکاری شما که در آن شکی نداشتم بسیار متشکرم.

صحفہ سوم کنوک - موسکے دو فروش

کنوک

بفرمائید، آقای موسکے عزیز ، بفرمائید بنشینید ! من دیروز بزحمت وقت کردم نگاہی بداخل داروخانہ شما بیندازم. ولی برای پی بردن به جوہری بساط شما ونظم دقیقی کہ در آن حکمفرما است و بدیع بودن جزئیات آن همان یک نگاہ کافی بود.

موسکے

(با لباس خیلی سادہ و با سر و ضعی تقریبا شلختہ) ای آقای دکتر، شما خیلی لطف دارید !

کنوک

این امری است کہ مورد علاقہ قلبی من است. بعقیدہ من طبیعی

دکتر کنوک

که فتواند بيك دارو فروش طراز اول متكى باشد سردارى است که بدون توپخانه بجنگ ميرود.

موسکه

خوشوقتم از اينکه مى بينم قدر اين شغل را ميدانيد.

کنوک

ومن نيز خوشوقتم از اينکه دستگاهى مثل دستگاه شما مسلماً به اجر زحمات خود ميرسد و شما حتماً در سال حداقل بيست و پنج هزارى داريد .

موسکه

بيست و پنج هزار فرانك سود! واى خدايا! كاش نصف اين مبلغ را هم داشتم.

کنوک

اى آقاى موسکه عزيز، خيال نکنيد با مأمور وصول ماليات طرفيد بلکه من يکنفر دوست و حتى بجرأت ميتوانم بگويم که يکنفر همقطار شما هستم.

موسکه

من چنين جبارتى نمى کنم که بگويم شما اعتماد ندارم. متأسفانه آنچه عرض کردم بيان واقع بود (مکت مختصر) خودم را هم بکشم از ده هزار تجاوز نمى کند.

کنوک

هيچ ميدانيد که اين رقم افتضاح است ! (موسکه با حالى منموم شاه بالامى اندازد) تازه بيست و پنج هزار حد اقل رقمى بود که من پيش خود خيال مى کردم... لابد رقيب هم نداريد؟

موسکه

تا پنج فرسخ اطراف خودم هيچ رقيبى ندارم.

کنوک

پس چه؟ دشمن داريد؟

موسکه

دشمنى هم براى خود نمى شناسم.

ژول رومن

کنوک

سابق بر این خطائی از شما سر نزده است؟ سهوی، غفلتی؟ ..
مثلا بجای روغن کرچک پنجاه گرم تنطورتریاک (لووانم) داده باشید؟ ..
این نوع اشتباهات زود روی میدهد.

موسکه

باور بفرمائید که در این بیست سال خدمت کمترین خطائی از من
سر نزده است.

کنوک

پس لایب... لایب... باور کنید که شرم دارم چنین حدسی بزنم
ولی ممکن است سلف من... در ادای وظیفه قصور ورزیده باشد؟

موسکه

این بستگی بنظر اشخاص دارد.

کنوک

باز هم، موسکه عزیز، تکرار می‌کنم که ما داریم کاملاً خودمانی
حرف می‌زنیم.

موسکه

دکتر پارپاله مرد بسیار شریفی است. ما با هم بهترین روابط
خصوصی را داشتیم.

کنوک

ولی حجم مجموع نسخه‌هایی که داده است چندان نیست که قابل
توجه باشد.

موسکه

درست فرمودید.

کنوک

اکنون از مجموع مطالبی که راجع به او میدانم باین فکرافتاده‌ام
که نکند این مرد محترم به علم طب عقیده نداشته است.

موسکه

در اوایل، من شرافتمندانه انجام وظیفه می‌کردم... همین‌که
مردم پیش من می‌آمدند و از حال خود می‌فایندند و من احساس می‌کردم

دکتر کنوک

که کسالتشان نسبتاً سخت است ایشان را پیش او میفرستادم. بعد دیگر حاجی حاجی مکه! و دیگر اصلاً رنگ ایشانرا نمی‌دیدم.

کنوک

آنچه بمن گفتید بیش از حد انتظار مرا متأثر کرد. من و شما آقای موسکه عزیز، دو شغل بسیار عالی داریم که بالادست ندادند. حال آیا شرم آور نیست که ما بگذاریم این دو شغل شریف از اوج عزت و قدرتی که سعی پیشینیان ما بدان رسیده‌اند کم‌کم فروافتند؟ نوک زبانه است که بگوییم «خرابکاری» کرده‌اند.

موسکه

واقعاً که همین است! مسئله پول بکنار اصولا وجدان ما نباید قبول کند که از حلی سازه عطارد هم پست‌تر باشیم. من شما اطمینان میدهم، دکتر، خریدن آن کلاهها و آن جورابه‌های ابریشمی که زن حلی سازه هر هفته، یکشنبه‌ها می‌پوشد برای زن من اصلاً مقنور نیست.

کنوک

خاموش دوست عزیز! مرا ناراحت می‌کنید. درست مثل اینکه بشنوم کلر بانوی رئیس مجلس بجائی رسیده است که برای لقمه فانی باید رخت زن نانوائی خودرا بشوید.

موسکه

اگر خانم من اینجا بود روحش از این حرفهای شما تازه میشد.

کنوک

در بخشی مثل اینجا من و شما اصلاً نبایستی مجال سرخاراندن داشته باشیم.

موسکه

صحیح است.

کنوک

من اصولا بنارا براین می‌گذارم که اهالی این بخش هم‌شان واقعاً مشتری مسلم ما هستند.

موسکه

هم‌شان که چه عرض کنم!

ژول رومن

كنوك

من ميگيرم همه شان باشند.

موسكه

بلی، بالاخره يك وقتی هريك از افراد اين بخش در عمر خود ممكن است يكبار بر حسب تصادف مشتری ما بشود.

كنوك

بر حسب تصادف خير، بلکه مشتری ثابت، مشتری دايم.

موسكه

بهر حال بايد مردم مريض بشوند تا به اینجا بيايند.

كنوك

«مريض شدن» فرضیه کهنه‌ایست که امروز ديگر در مقابل اصول وقواعد علوم جديد قدر و اعتباری ندارد. تندرستی حرفی بیش نیست و اگر از فرهنگ لغات حذف شود زمین به آسمان نخواهد آمد. بقیه من هیچکس نیست که کم و بیش بیمار نباشد و کم و بیش چند بیماری مخلوط باهم نداشته باشد و هريك از این بیماریها کم و بیش رو به توسعه و تکامل سریع فرود. طبیعی است که شما وقتی مردم بگوئید حالشان خوب است و کسالتی ندارند از خدا میخواهند که حرف شمارا باور کنند ولی شما ایشان را گول می‌زنید. تنها عذر هوجه شما ممکن است این باشد که مريض زیاد دارید و بمعالجه بیماران تازه نمی‌رسید.

موسكه

بهر حال این فرضیه بسیار خوبی است!

كنوك

بلی آقای موسكه، این فرضیه کاملاً بدیع است. خوب فکرش را بکنید. فرضیه‌ایست که با فکر عالی «نظام مسلح» که هم اکنون قدرت و نیروی کشور ما را تشکیل میدهد خویشاوندی نزدیک دارد.

موسكه

شما آقای دکتر كنوك متفکر بزرگی هستید و مادامی که بیهوده خواهند کوشید خلاف نظر شما را ثابت کنند. الحق که دنیا را فکر اداره می‌کند.

دکتر کنوک

کنوک

(ازجا بلند می‌شود) گوش کنید! (هر دو ایستاده اند و کنوک دست موسکه را می‌گیرد) شاید من آدم خود پسندی باشم و شاید یکروزتجارب تلخی از این خودبینی بگیرم ولی اگر تا یکسال دیگر در آمد خالص شما به بیست و پنج هزار فرانکی که حق مسلم شما است نرسید را اگر بانوموسکه پیراهن و کلاه و جوراب درخورشان و مقام خود نپوشید من بشما اجازه میدهم هر افتضاحی که دلتان خواست بر من بیاورید و صورت من را جلو شما نگاه خواهم داشت تا بهر طرف آن يك کشیده آبدار بنزید .

موسکه

دکتر عزیز، در آنصورت اگر من از صمیم قلب سپاسگزار شما نباشم و از دل و جان بشما كمك نکنم نمك ناشناس و پست فطرت خواهیم بود.

کنوک

خوب، خوب. همانطور که من بشما اعتماد دارم شما نیز بمن اعتماد کنید!

صحنه چهارم کنوک - بانوی سیاهپوش

این بانو زنی است چهل و پنج ساله که خست دهاتی و بیوست
مزاج از سر تا پایش احساس می‌شود

کنوک

آه! مریض‌ها آمدند! (از پشت پرده) هیچی نشده دوازده نفر
شدند؟ به آنهایی که بعد از این عده می‌آیند بگوئید که از ساعت یازده و
نیم بعد دیگر نمی‌توانم کسی را بپذیرم و بالا اقل مجانی نمی‌پذیرم. خوب
خانم! ببخشید، نفر اول شما هستید؟ (کنوک بانوی سیاه پوش را بدرون
می‌آورد و دوباره در را می‌بندد) شما اهل همین شهرستان
هستید؟

بانوی سیاه پوش

من مال بختم .

دکتر کنوک

کنوک

اهل خود سن موريس ؟

بانو

منزلم درمزرعه بزرگی است که سر راه « لوشر » واقع است .

کنوک

مزرعه مال خودتان است ؟

بانو

بلی ، مال من وشوهرم .

کنوک

اگر خودتان مزرعه را اداره می کنید لابد خیلی مشغله دارید ،

نه ؟

بانو

ای آقا ! فکرش را بفرمائید ! هیجده ماده گاو و دو گوساله درشت و دو گاو نر و مادیان باکره اش و شش بز و دوازده خوک ؛ غیر از یک اصطبل مرغ و خروس .

کنوک

ای ماشاء الله ! شما نوکرندارید ؟

بانو

چرا آقا . سه تا مهتر و یک کلفت داریم و در فصل کار هم کارگر روز مزد می گیریم .

کنوک

دلم بحال شما میسوزد خانم ، لابد دیگر وقتی برای شما باقی نمی ماند که بخودتان برسید ؟

بانو

خیر ، والله !

کنوک

خوب ، حالا شما کسالتی دارید ؟

بانو

کسالت که چه عرض کنم . بهتر است بگویم خستگی دارم .

ژول رومن

کنوک

ها، شما اسم این حال را خستگی می‌گذارید (باونزدیک میشود)
زباتان را ببینیم. لابد زیاد هم اشتها ندارید.

بانو

خیر.

کنوک

مزاجتان هم کار نمی‌کند.

بانو

خوب خیر.

کنوک

(گوشی بقلش می‌گذارد) سرتان را یائین بگیرید. نفس بکشید.
سرفه کنید. شما در بچه‌گی هیچوقت از تردبان نیفتاده‌اید؟

بانو

یادم نمی‌آید.

کنوک

(نبضش را می‌گیرد و با ضربه‌های خفیف انگشت به پشش می‌زند و
ناگهان قلوه‌گاش را فشار می‌دهد) شب وقتی می‌خواهید اینجاتان درد
نمی‌کند؟ مثل اینکه کوفتگی خاصی باشد؟

بانو

چرا، گاه گاه.

کنوک

(باز گوشه بقلش می‌گذارد) سعی کنید بخاطر بیاورید. بایستی
تردبان بلندی بوده باشد.

بانو

بعید نیست.

کنوک

(بلحن قاطع) تردبانی بوده در حدود سه متر و نیم که بدیوار تکیه
داشته است، شما به پشت افتاده‌اید و خوشبختانه ضربه فقط به کفل
راستتان وارد شده است؟

دکتر کنوک

بانو

بلی ممکن است .

کنوک

شما قبلاً به دکتر پارباله مراجعه کرده بودید ؟

بانو

خیر، هیچوقت .

کنوک

چرا ؟

بانو

آخر او معاینه مجانی نمی کرد .

کنوک

(سکوت)

کنوک

(بانو را می نشاند) هیچ متوجه حال خودتان هستید ؟

بانو

خیر .

کنوک

(روبروی او می نشیند) چه بهتر ! خوب شما میل دارید خوب بشوید

یا میل ندارید ؟

بانو

البته که میل دارم .

کنوک

بهتر است از همین حالا بشما بگویم که این معالجه بسیار طولانی

و بسیار گران تمام خواهد شد .

بانو

وای خدا ! آخر چرا ؟

کنوک

برای آنکه ناخوشی چهل ساله را نمی توان در پنج دقیقه معالجه

کرد .

ژول رومن

بانو

چهل سال ؟

کنوک

بلی، یعنی ازوقتی که شما از نردبان افتاده‌اید.

بانو

خوب، حالا این چقدر برای من تمام خواهد شد ؟

کنوک

امروز گوساله چقدر قیمت دارد ؟

بانو

بسته است به بازار و به درستی گوساله. بهر حال خویش کمتر از چهارصد پانصد فرانک نیست.

کنوک

خوک چاق چطور ؟

بانو

خوک هست که از هزار فرانک هم بیشتر می‌ارزد.

کنوک

بسیار خوب، این معالجه تقریباً دوخوک و دوگوساله برای شما تمام می‌شود.

بانو

وای خاک عالم! نزدیک به هزار فرانک؟ چه مصیبتی! یا عیسی-بن مریم!

کنوک

شما اگر نذر و زیارت را ترجیح می‌دهید من مانع‌تان نمی‌شوم.

بانو

ای بابا! زیارت هم گران تمام می‌شود و اغلب هم بی‌نتیجه است. (یک لحظه سکوت) آخر مگر من چه مرض خطرناکی دارم؟

کنوک

(با ادب و نزاکت بسیار) الان در یک دقیقه روی تخته سیاه برای شما شرح می‌دهم (بطرف تخته سیاه می‌رود و شروع به کشیدن طرحی می‌کند) این

دکتر کنوک

مقطع نخاع شوکی شما است که کاملاً فرضی کشیده‌ام. نه؟ لابد تشخیص می‌دهید که اینجا من حرام و اینجا هم ستون فقرات شما است. گوشتان بمن هست؟ بسیار خوب! وقتی شما از نردبان افتاده‌اید نخاع شوکی وستون فقرات شما تا چنددهم میلیمتر لغزشی در جهت مخالف هم پیدا کرده‌اند (با کشیدن سهم جهاتی را نشان می‌دهد). ممکن است با فرم‌آئید این میزان لغزش بسیار ناچیز است. البته همین‌طور است، ولی بدجا افتاده‌است. از این گذشته شما احساس می‌کنید که این نقطه دایم تیر می‌کشد و این روی بصل‌النخاع شما اثر می‌گذارد. (انگشتش را پاک می‌کند).

بانو

وای خدایا! خدایا!

کنوک

البته شما همین امروز و فردا با این کسالت نمی‌میرید بلکه مدت‌ها ممکن است عمر کنید.

بانو

وای! چه بدبختی بزرگی که من از این نردبان افتاده‌ام!

کنوک

من حتی از خود می‌پرسم که چه عیب دارد آدم کارها را به‌هواي خودش ول کند. آخر پول بدست آوردن خیلی زحمت دارد، و حال آنکه آدم اگر زیاد هم عمر نکرد نکرد. پیری که لذتی ندارد.

بانو

حالا شما نمی‌توانید قدری سریع‌تر ولی ارزان‌تر مرا معالجه کنید؟... البته بشرط آنکه خوب معالجه‌ام کنید.

کنوک

من تنها پیشنهادی که می‌توانم بشما بکنم اینست که در این کار مطالعه کنید. مطالعه کردن که دیگر چندان خرجی ندارد. پس از چند روز ممکن است خودتان بی‌ببرید که این کسالت چه عواقبی دارد و آنوقت تصمیم خواهید گرفت.

بانو

بلی، همین‌طور است.

ژول رومن

کنوک

بسیار خوب پس بفرمائید بروید منزل. شما با اتومبیل آمده‌اید؟

بانو

خیر، پیاده.

کنوک

(در همان حال که پشت میزش نشسته است و نسخه مینویسد)

باید سعی کنید اتومبیلی پیدا کنید، وقتی بخانه رسیدید فوراً بخواهید. حتی المقدور در اطاق تنها باشید. دستور بدهید پنجره‌ها را ببندند و پرده‌ها را بکشند تا روشنائی شما را ناراحت نکند. قدغن کنید که هیچکس باشما حرف نزند. تا یک هفته هیچ نباید غذای سفت بخورید. دو ساعت به دو ساعت یک لیوان آب معنی « ویشی » می نوشید و در صورت ضرورت یک نصفه نان بیسکویت هم صبح و شب در یک انگشتانه شیرخیس می کنید و می خورید. البته من بیشتر راغبم که شما از این نصفه بیسکویت صرف نظر کنید. انشاء الله فخواهید گفت که من دواهای گرانقیمت تجویز می کنم! در آخر هفته خواهیم دید که شما خودتان را در چه حالی احساس می کنید. اگر زهرورنگ بودید و تمام نیرو و نشاط به تنتان باز گشته بود معلوم می شود که ناخوشی شماچندان مهم نبوده است و من اول کسی خواهیم بود که بشما اطمینان بدهم. برعکس، هرگاه احساس یک ضعف کلی در بدن خود کردید و دیدید که سرتان گیج می رود و در بلند شدن از جا قدری تنبلید دیگر تردید جایز نیست و ما معالجه را شروع خواهیم کرد. موافقید؟

بانو

هر طور بفرمائید.

کنوک

(نسخه را نشان میدهد) من دستورهائی را که شفاهاً بشما دادم روی این تکه کاغذ هم نوشته‌ام. بزودی بعیادت شما خواهیم آمد. (نسخه را بدستش می دهد و روانه اش می کند) (از پشت پرده) ماریت، بخانه کمک کنید تا از پله‌ها پائین بروند و یک اتومبیل پیدا کنند. (قیافه چند نفر مراجعه کننده دیده می شود که از خروج بانوی سیاه پوش حالت ترس و احترام پیدا می کنند)

صحنه پنجم

کنوک - بانوی بنفش پوش

این بانو شصت سال دارد. تمام تکه‌های لباس برنگ بنفش یکدست است. با وقار و شخص شاهانه بر عصای بلند خود تکیه زده است.

بانوی بنفش پوش

(با بخت تمام) دکتر، باید خیلی متعجب باشید از اینکه مرا در اینجا می‌بینید.

کنوک

بلی خانم، قدری متعجبم.

بانو

که خانمی از خانواده یون بانام دختری لامیوما به معاینهٔ مجانی بیاید، واقعاً عجیب است.

کنوک

و بخصوص برای من خیلی هم جالب است.

بانو

شاید هم در دل بگوئید که این یکی از مظاهر خر توخر بودن اوضاع در عصر کنونی است که در هنگامی که یکمشت بی سرو پا و خوک فروش کالسه شخصی دارند و بار قاصه ها لاجرعه شامپانی مینوشند دوشیزه‌ای از خانواده لامپوما که نسب نامه اش پست اندر پست تا قرن سیزدهم معلوم است و سابق بر این نیمی از این کشور را مالک بوده است و باتمام اعیان و اشراف طراز اول استان بستگی و آشنائی دارد کلهش بجائی رسیده است که امروز با مردان و زنان فقیر سن هورس صف می‌گیرد؛ اقرار کنید دکتر، از این عجیب‌تر کسی دیده است؟

کنوک

(بانورا می‌نشانند) افسوس که چنین است.

بانو

البته من نمی‌گویم که عواید بهمان میزان سابق است و نیز مدعی نیستم همان پروبیای سابق در خانه ما و آن شش نوکر و یک اصطبل با چهار اسب که تا زمان مرگ عمویم معمولاً متعلق به خانواده ما بود محفوظ مانده است. من حتی همین پارسال مجبور شدم ملکی بمساحت یکصد و شصت هکتار، یعنی مزرعه میشوی را که از جده مادریم به ارث برده بودم بفروشم. آنطور که آقای کشیش می‌گوید این اسم میشوی ریشه یونانی ولانین دارد و از کلمه میکودیوم مشتق است که به: « نفرت از قارچ » تعبیر می‌شود، بدین جهت که در سراسر این ملک حتی یک قارچ هم پیدا نکرده‌اند؛ مثل اینکه خاکش از قارچ نفرت داشته است. حقیقت آنکه این ملک پس از وضع مالیات و مخارج خودش بهره بسیار ناچیزی میداد، مضافاً بر اینکه از مرگ شوهرم ببعد رعیتها از موقعیت سوء استفاده می‌کردند و در هر فرصتی تخفیف یا مهلت می‌خواستند. راستی که من دیگر ذله شده بودم، بلی، ذله، ذله! شما دکتر، باور نمی‌کنید که من از هر لحاظ حق داشته‌ام سر این ملک را از سر خود بکنم؟

کنوک

(که همچنان بدقت گوش می‌دهد) چرا خانم، باور می‌کنم، بخصوص اگر شما قارچ دوست داشته باشید، و از طرفی اگر پولتان را

بکار خوبی زده باشید.

بانو

وای دکتر، راستی که شما داعم را تازه کردید! من روزوشب از خود می پرسم که آیا پولم را بکار خوبی زده‌ام یا خیر و در این امر شدیداً تردید دارم. من به نصایح این محضردار خرس احمق که به اصطلاح بهترین آدمش می‌دانند گوش کردم. ولی بعقیده من او حتی از آن عزیز سه‌پایه زن عزیزش نیز - که چنانچه اطلاع دارید یکوقت برای احضار ارواح بکار میرفت - بیهوش تر است. خصوصی عرض کنم دکتر، من مقداری از سهام استخراج ذغال سنگ خریده‌ام. عقیده شما راجع به سهام استخراج ذغال چیست؟

کنوک

بطور کلی خانم، ارزش سهام ذغال بسیار بالا است و شاید هم جنبه تجارتمی آن زیاد است یعنی در معرض ترقی‌های بی‌تناسب و تنزل‌های بیدلیل قرار می‌گیرد.

بانو

وای خدایا! شما زهره‌ام را آب کردید! من احساس می‌کنم که آنهارا در گرانی خریده‌ام و برای خرید آنها بیش از پنجاه هزار فرانک مایه رفته‌ام. باور کنید دکتر، گذاشتن چنین پول هنگفت برای کسی که ثروت سرشاری ندارد جنون محض است.

کنوک

بنظر من در واقع این جور سرمایه‌گذاری‌ها نباید هرگز از یکدهم مجموع دارائی شخص تجاوز کند.

بانو

راستی؟ از یکدهم نباید بیشتر باشد؟ خوب، اگر از یکدهم تجاوز نکند جنون محض نیست؟

دکتر

بهیچ وجه.

بانو

آه دکتر، چه خوب شد که قوت قلب بمن دادید و من به این

تسکین روحی احتیاج داشتم . شما نمی‌توانید تصور کنید که من برای اداره این « صنار سه شائی » پولی که دارم چه خون دلی میخورم . گاهی باخود می‌گویم که من اگر بخواهم این غم را از دل بندگم باید غمهای دیگری برای خودبخرم . راستی دکتر ، بشر چه طبع‌پستی دارد ! چنین مقدر است که فراغ از هیچ رنجی بی قبول رنج دیگر میسر نباشد . باز خوب است که بشر در تعویض غمی باغم دیگر احساس فراغتی می‌کند . خیلی دلم میخواست که ازبام تاشام اصلا بفکر مستأجرین ورعیتها و عناوین والتاب خود نباشم ولی چکنم که دیگر در این سن و سال نه میتوانم بدنبال ماجراهای عاشقانه بروم و نه قادرم راه سفر بدور دنیا را در پیش بگیرم . ببخشید دکتر ، وقتتان را تلف کردم ، لابد منتظرید بدانید که من چرا خود را در صف بیماران مجانی شما جازده‌ام ؟

کنوئک

چه عرض کنم خانم . لابد هر دلیلی داشته‌اید بجا بوده است .

بانو

آفرین ! دلش اینست که من میخواستم سرمشقی برای دیگران باشم . بعقیده من دکتر ، شما در این کار فکر بکر و نیت خیر داشته‌اید . من مردم اینجارا خوب می‌شناسم و بهمین جهت باخود اندیشیدم که : « این مردم به‌چنین چیزی خونگرفته‌اند و لذا نخواهند رفت و جوانمردی و احسان این آقا بهدر خواهد رفت » و باخود گفتم که : « اگر این مردم ببینند که بانومی از خانواده «پون» بانام دختری لامبوما بی هیچ ملاحظه‌ای برای معاینه مجانی پیش دکتر میرود ایشان دیگر در این کار خجالت نخواهند کشید و خواهند آمد . » چون مردم در کوچکترین حرکات من خیره می‌شوند و آن را شرح و تفسیر می‌کنند و باید هم چنین باشد .

کنوئک

کار شما قابل تحسین است و من تشکر می‌کنم .

بانو

(بلند میشود و چنین وانمود می‌کند که میخواهد برود) بهر حال دکتر ، از آشنائی با شما بسیار خوشوقتم . من تمام بعد از ظهرها را در منزل میمانم و اشخاصی بدیدنم می‌آیند . آنجا همه بدور قوری آنتیکی

دکتر کنوک

که یادگار زمان لئوی پانزدهم است و از مادر بزرگم به ارث بمن رسیده است انجمن می‌کنیم. از این قوری عمیته يك فنجانش هم بشما میرسد. (کنوک سری به احترام فرود می‌آورد و بانو باز بطرف در می‌رود) شما که می‌دانید من همیشه از دست این مستأجرها و از شر این عناوین والقباب در زحمتم و چه بسا که شبها خواب ندارم. واقعاً که این وضع بطرز فجیعی مرا خسته می‌کند. شما دکتر، داروئی برای خواب‌ندارید؟

کنوک

خیلی وقت است که از بیخوابی رنج می‌برید؟

بانو

بلی، خیلی وقت است.

کنوک

در این خصوص بدکتر پارپاله مراجعه نفرمودید؟

بانو

چرا، بارها مراجعه کردم.

کنوک

خوب، ایشان چه می‌گفتند؟

بانو

می‌گفتند هر شب سه صفحه قانون مدنی بخوانم. البته شوخی می‌کردند. دکتر پارپاله هیچوقت هیچ چیز را جدی نمی‌گرفتند.

کنوک

شاید کار خوبی نمی‌کردند، چون بیخوابی‌هایی هم هست که حکایت از بیماری‌های بسیار استثنائی و شدید می‌کند.

بانو

راستی؟

کنوک

بلی، این بیخوابی ممکن است ناشی از اختلالی باشد که در جریان خون در درون مغز پیدا می‌شود، بخصوص از تغییر شکل رگهای مغز که شکل «لوله چپقی» پیدا می‌کنند. بلی خانم، ممکن است که شریانه‌های مغز شما هم «لوله چپقی» شده باشد.

ژولرومن

بانو

وای خدایا! لوله چیقی دیگر چیست؟ راستی دکتر، مصرف کردن توتون تأثیری در این امر دارد؟ چون من مختصری تنباکو میجویم.

کنوک

البته باید معاینه کرد. بیخوابی ممکن است از حمله شدید و مداوم ماده خاکستری رنگی هم که باعث ناراحتی‌های عصبی بوجود می‌آید ناشی شود.

بانو

این دیگر باید خیلی وحشتناک باشد، لطفاً دکتر، برای من شرح بنهید.

کنوک

(با وقارت تمام) فرض کنید خانم، که خرچنگ یا هشت پا یا عنکبوت درشتی آهسته آهسته مغز شما را بخورد و بمکند و پاره پاره کند.

بانو

وای! (بی حال در صندلی راحتی می‌افتد) همین کافی است که آدم از وحشت عقل و هوش از دست بدهد. حتماً من بهمین مرض مبتلا هستم. من خودم خوب احساس می‌کنم. خواهش می‌کنم دکتر، فوراً مرا بکشید. یک سوزن، فقط یک سوزن کافی است! و یا اصلاً مرا ترک نکنید. احساس می‌کنم که وحشتم بعداً اعلام رسیده است. (لحظه‌ای سکوت) دکتر، این مرض باید غیرقابل علاج و کشنده باشد، نه؟

کنوک

خیر.

بانو

یعنی امیدى به بهبود هست؟

کنوک

بلی، ولی طول می‌کشد.

بانو

دکتر گولم نزنید، می‌خواهم حقیقت را بدانم.

دکتر کنوک

کنوک

این بستگی به نظم و ادامهٔ معالجه دارد.

بانو

حالا کدام يك از این دو مرض قابل علاج است؟ لوله چیتی یا عنكبوت؟ چون من احساس می‌کنم که کالت من همان عنكبوت باشد.

کنوک

هر دو را میتوان معالجه کرد. شاید من بیک مریض معمولی که نه وقت معالجه دارد و نه وسایل مراقبت از خود طبق تازه‌ترین اسلوب پزشکی را، نتوانم چنین امیدواریهائی بدهم ولی در مورد شما موضوع فرق می‌کند.

بانو

(بلند می‌شود) آه دکتر! من مریض بسیار مطیعی خواهم بود، مثل يك توله سگ فرمانبردار، و تا هر جا که بفرمائید حاضرم بیایم بشرط آنکه زیاد دردناک نباشد.

کنوک

خیر خانم، بهیچ وجه دردناک نیست، چون برای معالجهٔ شما از «رادیوآکتیویته» استفاده خواهد شد. تنها مشکل اینست که شما صبر و حوصله کنید و معالجه را دوسه سال عاقلانه ادامه دهید و طبیعی در اختیار داشته باشید که بتواند بر پیشرفت معالجهٔ شما بطور مداوم و دقیق نظارت کند و حساب دقیقی از میزان «رادیوآکتیو» لازم داشته باشد و تقریباً هر روز از شما دیدن کند.

بانو

آه دکتر، من صبر و حوصله خواهم داشت. می‌ترسم شما نخواهید چنانکه باید و شاید بمن برسید.

کنوک

من نخواهم؟ من از خدا میخواهم. صحبت بر سر خواستن نیست بلکه توانستن است. منزل شما دور است؟

بانو

خیر، در همین دو قسمی است، خانهٔ مقابل قیام عمومی بازار.

زولروهن

کنوک

من سعی می‌کنم هر روز صبح سری بخانه شما بزنم بجز روزهای یکشنبه، و دوشنبه بعلمت معاینه‌های مجانی که دارم .

بانو

ولی دو روز فاصله پشت سرهم خیلی زیاد نیست؟ باین ترتیب من از شنبه تا سه شنبه از مراقبت شما محروم خواهم بود؟

کنوک

من دستوره‌های جامعی بشما خواهم داد. از این گذشته یکشنبه‌ها صبح و دوشنبه‌ها بعد از ظهر بمحض اینکه یکدقیقه فرصت پیدا کردم سری بشما خواهم زد .

بانو

آه! چه خوب، چه خوب! (ازجا بلند میشود) الان چه باید بکنم؟

کنوک

الان بمنزل برگردید وازاتاق بیرون نیائید. فردا صبح بدیدن شما خواهم آمد و معاینه دقیق تری از شما خواهم کرد .

بانو

امروز دوا نباید بخورم؟

کنوک (ایستاده)

اوه... چرا. (باعجله نسخه‌ای می‌نویسد) بداروخانه آقای موسکه بروید و از او خواهش کنید که این نسخه جزئی را همین الان برای شما بپیچد .

پرده می‌افتد

صحنه ششم کنوک - دو و لگرد ده

کنوک (خطاب به پشت برده)

آهای ماریت، این جمعیت چیست؟ (به ساعتش نگاه میکند) مگر
بمردم اخطار نکردید که ماینه مجانی تا ساعت یازده ونیم بیشتر نیست؟

صدای ماریت

جرا، من گفته‌ام، معهدا مردم میخوانند بمانند.

کنوک

نوبت کیست؟ (دو یرک و لگرد قدم پیش میگذارند. بزحمت جلو
خنده خود را میگیرند، با آرنج به پهلوی هم فشار میدهند، چشمک میزنند و یکدفعه
یکی میزنند زهر خنده. پشت سرایشان جمعیت از حرکتشان تفریح میکنند و سرو
صداء می‌اندازند. کنوک خودش را به ندیدن میزند.) نوبت گذاشتان است؟

زول رومن

ولگرد اول

(از گوشه چشم نگاه میکند، بزحمت جلو خنده اش را میگیرد و اندکی هراسان است)
قاه قاه قاه! ... نوبت هر دو تانمان! قاه قاه قاه! ...

کنوک

نکنند هر دو تان با هم میخواهید داخل شوید؟

ولگرد اول

چرا، چرا، قاه قاه قاه! ... چرا، چرا! (صدای خنده از پشت صحنه)

کنوک

من نمیتوانم هر دو تان را یکدفعه بپذیرم. از این گذشته مثل
اینکه من شما را این جلوها ندیده بودم. قبل از شما اشخاص دیگری
هستند.

ولگرد اول

آنها نوبت خودشان را بما داده اند. از خودشان برسید. قاه
قاه قاه! ...

ولگرد دوم

(جراتی بخود میدهد) ما دو تا همیشه با هم هستیم. ما جفتیم.
قاه قاه قاه! ... (صدای خنده از پشت پرده)

کنوک

(لش را گاز میگیرد و بالعنی بیار مرد.) بیائید تو! (دوباره
در را می بندد و خطاب به ولگرد اول:) لخت شو! (با اشاره یک حسندلی به ولگرد دوم
نشان میدهد) تو آنجا بنشین! (هر دو ولگرد باز علامت اشاراتی بین خود رد و بدل
می کنند و صدای قد قد سرغ از خود در می آورند ولی بخود فشار می آورند که جلو
خدمه شان را بگیرند.)

ولگرد اول

(در حالیکه فقط شلوار و پیراهن بدن دارد) آیا باید سر تا پا لخت شوم؟

کنوک

پیراهنت را هم در بیاور! (در تن ولگرد فقط زیر پیراهن کتان باقی
مانده است) کافی است. (کنوک نزدیک میشود، بنور پسرک میگردد، دست به
پوست بدنش میزند، با انگشت ضرباتی میزند، گوشی میگذارد، پوست تنش را

دکتر کنوک

می‌کشد، پلکهای چشمش را برمیگرداند، لبهایش را بالا و پائین می‌کشد و زیر آنها را نمایان می‌کند. سپس اسباب مایانه حنجره را که مجهز به نورافکن است برمی‌دارد و آهسته بصورت خود می‌بندد و ساکهای نور خیره‌کننده آنرا روی صورت و چشم پیرک و بداخل حنجره او می‌اندازد و وقتی می‌بیند پیرک مات و مطیع شده است (صدای درازی به او نشان میدهد) اینجا دراز بکشد. حالا پاهایت را جمع کن. (بشکمش دست می‌زند، اسباب مخصوص معاینه سینه را جا بجا روی سینه‌اش می‌گذارد و گوش می‌دهد) دستهایت را دراز کن (بضی او را می‌گیرد و فشار خوشی را اندازه می‌گیرد). بسیار خوب، حالا لباسهایت را بپوش. (سکوت. پیرک دوباره لباسش را می‌پوشد) پدرت زنده است؟

ولگرد اول

خیر، مرده است.

کنوک

بمرگ ناگهانی؟

ولگرد اول

بلی.

کنوک

درست است. پیرهم نباید بوده باشد.

ولگرد اول

خیر، چهل و نه سال داشت.

کنوک

ای بابا خیلی هم عمر کرده‌است! (سکوت ممتد. دو پر ولگرد دیگر هوس خنده ندارند. سپس کنوک بگوشه‌ای از اتاق می‌رود و از پشت میلی چند عکس رنگی مقوایی و بزرگ را که نمودار اعضای اصلی بدن یک الکلی با سابقه و یک آدم معمولی است می‌آورد و با نزاکت تمام به ولگرد اول خطاب میکند) حالا بشما نشان میدهم که اعضای اصلی بدنتان در چه حال است. این کلیه یک آدم معمولی، اینهم کلیه شما (با مکتبهای متعدد) اینهم کبد شما، اینهم قلب شما. اما قلب شما از اینهم که در عکس می‌بینید خراب‌تر است. (سپس کنوک آهسته می‌رود و عکسها را سر جای خود می‌گذارد)

ژول رومن

ولگرد اول

(باترس ولرز) یعنی میفرمائید دست از مشروب خوردن بردارم؟

کنوک

هرطور میل شما است.

(سکون)

ولگرد اول

آیا دوائی هم باید بخورم؟

کنوک

دیگر زحمت نکشید ، فایده ندارد. (خطاب بدومی) حالا نوبت شما است.

ولگرد اول

آقای دکتر، اگر اجازه بفرمائید من در وقت دیگری که معاینه پولی است خدمت برسم.

کنوک

گفتم بیفایده است.

ولگرد دوم

(بلعنی رفت بار) من، آقای دکتر، چیزیم نیست.

کنوک

از کجا میدانید؟

ولگرد دوم

(باترس ولرز پس می رود) من، آقای دکتر، سالم خوب است.

کنوک

پس چرا به اینجا آمده اید؟

ولگرد دوم

(با همان حال) برای همراهی بار فیکم.

کنوک

یعنی او بچه بود ولله میخواست؟ یا الله لخت شو!

ولگرد دوم

(بطرف در می رود) خیر، خیر آقای دکتر، امروز نه. من باز

دکتر کنوک

برمیگردم آقای دکتر!

(سکوت. کنوک در را باز می‌کند. صدای هممه و جنجال مردم که می‌خندند بگوش میرسد. کنوک آن دوپسر و لگد را که باقیانسه‌های به‌ت‌زده و هراسان خارج میشوند آذدر بیرون میکند. آندواز وسط جمعیت می‌گذرند و بدیدن ایشان سکوتی ناگهانی مافند سکوت تشریفات بخاک سپردن مرده بر حاضار متولی میشود.)

پرده می‌افتد

پردهٔ سوم

سائن بزرگ هتل « مفتاح » است. این هتل که مهمانخانهٔ بزرگ مرکز بخش است احساس میشود که کم کم تبدیل به بیمارستان میگردد .
قویم‌های منتشره از طرف کارخانه‌های مشروب‌سازی هنوز در آنجا باقی است. ولی لوحه‌های برنجی و لوازم بیمارستان و لباس سفید ضد عفونی شده نیز کم کم بچشم میخورد .

صحنهٔ اول

بانو رمی - سیپیون

بانو رمی

ها، سیپیون، اتومبیل آمده است ؟

سیپیون

بلی خانم .

بانو رمی

پس می‌گفتند که برف‌جاده را بسته است .

سیپیون

خیر. فوقش ماشینها با یک ربع تأخیر میرسند

بانو رمی

این اثاثیه مال کیست ؟

ژول رومن

سیپیون

مال خانمی است که از لیورون برای معاینه آمده است .

بانو رمی

ولی او بنا بود که امشب بیاید .

سیپیون

اشتباه میفرمائید . خانم امشب از سن مارسلن خواهد آمد .

بانو رمی

این چمدان مال کیست؟

سیپیون

مال راواشل است .

بانو رمی

چطور؟ مگر دکتر پارواله اینجا است ؟

سیپیون

بلی . در همین پنجاه قنهی پشت سر من .

بانو رمی

آمده است چه کند؟ انشاءالله که برای پس گرفتن جای خود
نیامده باشد .

سیپیون

شاید آمده است معاینه بشود .

بانو رمی

ولی بغیر از شماره های ۹ و ۱۴ هیچ اطاقی خالی نیست . اطاق
شماره ۹ را برای خانمی که از سن مارسلن می آید نگاه میدارم و خانم
لیورونی را هم در اطاق شماره ۱۴ میخوابانم . شما چرا به راواشل نگفتید
که ما دیگر اطاق خالی نداریم ؟

سیپیون

اطاق شماره ۱۴ خالی بود و من دستور نداشتم که از بانوی
لیورونی و راواشل کدامیک را انتخاب کنم .

بانو رمی

راستی که خلقم تنگ شد .

دکتر کنوک

سیپیون

سعی کنید خودتان ترتیبی به این کار بدهید. من باید بروم به
مریضهایم برسم .

بانو رمی

خیر سیپیون ، خیر . شما باید اینجا بمانید و به آقای دکتر
پارپاله توضیح بدهید که دیگر اطاق خالی نیست . من خودم نمی توانم
چنین حرفی به او بزنم .

سیپیون

متأسفم خانم . من خیلی وقت داشته باشم بتوانم روپوشم را
بپوشم . تا چند لحظه دیگر دکتر کنوک آنجا خواهد بود . من باید از
بیماران اطاقهای شماره ۵ و ۸ ادرار و از اطاق شماره ۲ اخلاط برای
تجزیه بگیرم و برای مریضهای شماره ۱ و ۳ و ۴ و ۱۲ و ۱۷ و
۱۸ و غیره هم درجه بگذارم . میل ندارم کاری بکنم که دکتر
فحش بدهد .

بانو رمی

اثاثیه این خانم را هم بالا نمی برید ؟

سیپیون

پس این خلعتکار چه کاره است ؟ مروراید نخ می کند؟
سیپیون از صحنه خارج میشود . بانو رمی نیز وقتی می بیند که دکتر
پارپاله دارد می آید بیرون میرود .

صحنهٔ دوم
دکتر پارپاله (تنها) - سپس زن خدمتگار

دکتر پارپاله

عجب! کسی اینجا نیست؟ پس مادام رمی کو؟ .. سیپیون کو؟ ..
راستی خیلی عجیب است! چمدان من هنوز اینجا است . سیپیون !
آهای سیپیون ! ...

خدمتگار (در لباس پرستار)

بلی آقا ، چه فرمایشی داشتید ؟

دکتر

میخواستم خانم مدیره هتل را ببینم .

خدمتگار

چرا ، آقا ؟

دکتر کنوک

دکتر

برای اینکه اطاقم را بمن نشان بدهد .

خدمتگذار

من نمی‌دانم . شما مریضی هستید که قبلاً وقت گرفته‌اید ؟

دکتر

من مریض نیستم دختر ، من پزشکم .

خدمتگذار

آها ! شما برای کمک بدکتر آمده‌اید؟ راستی که او خیلی
بکمک احتیاج دارد .

دکتر

عجب ، دختر! مگر شما مرا نمی‌شناسید؟

خدمتگذار

خیر آقا ، من اصلاً شما را نمی‌شناسم .

دکتر

من دکتر پارپاله هستم . همین سه ماه پیش طیب سن موریس
بودم مگر شما اهل این ولایت نیستند ؟

خدمتگذار

چرا ، چرا . ولی من خبر نداشتم که قبل از آقای دکتر کنوک
دکتری هم در اینجا بوده است . (سکوت) البته مرا می‌بخشید آقا .
قطعاً خانم مدیره هتل الان خواهند آمد . من باید بروم و روبالشی هارا
استرلیزه کنم .

دکتر

واقعاً که این هتل وضع عجیبی بخود گرفته‌است !

صحفہ سوم پارپالہ - سپس بانو رمی

بانو رمی

(نگاہی دزدانہ بد داخل صحنہ میکند) ای بابا ! این یارو هنوز کہ آنجا است . (تصمیم میگردد داخل شود) سلام آقای پارپالہ . انشاء اللہ کہ خیال ماندن ندارید ، نہ ؟

دکتر

چرا ، خانم ، چرا ، حال شما چطور است ؟

بانو رمی

حال ما بد نیست . ولی آقا ، من هیچ اطاق خالی ندارم ، هیچ ؟

دکتر

چطور ، مگر امروز روز بازار است ؟

دکتر کنوک

بانو رمی

خیر، روز عادی است.

دکتر

یعنی روز عادی همهٔ اطاقهای شما اشغال است؟ اینهمه جمعیت
اینجا چه میکنند؟

بانو رمی

اینها مریضند.

دکتر

مریض؟

بانو رمی

بلی، اشخاصی که همه تحت درمان هستند.

دکتر

خوب، پس چرا در هتل شما منزل کرده‌اند؟

بانو رمی

برای آنکه در سن موریس هتل دیگری نیست و بعلاوه تاوقتی
که بیمارستان ما درست بشود در اینجا چندنان به ایشان بدنخواهد گذشت.
در همینجا تمام مراقبتهای پزشکی از ایشان بعمل می‌آید و تمام مقررات
و اصول بهداشت جدید رعایت میشود.

دکتر

آخر اینها از کجا آمده‌اند؟

بانو رمی

مریض‌ها را میفرمائید؟ مدتی است که از تمام اطراف می‌آیند.
ابتدا فقط اشخاص رهگذر مراجعه میکردند.

دکتر

مقصود شما را نمی‌فهمم.

بانو رمی

بلی، مقصودم مسافرانی است که برای کار خود به سن موریس
می‌آمدند. این اشخاص وصف دکتر کنوک را در همه جا می‌شنیدند و تا
فرستی پیدا میشد به او مراجعه می‌کردند. مسلماً این اشخاص بی‌آنکه

ژول رومن

خود بدانند که چه دردی دارند قبلاً احساس کسالتی چیزی در خود می-
کردند. لیکن اگر بخت بلندشان آنانرا به سن موریس هدایت نمیکرد
بیشترشان در وقت وساعت مقرر میزدند.

دکتر

چرا میزدند ؟

بانو رمی

چون در خود تصور کسالتی نمیکردند همچنان به آشامیدن و
خوردن و هزاران بی احتیاطی دیگر ادامه میدادند.

دکتر

و آنوقت این اشخاص همه در اینجا مانده اند .

بانو رمی

بلی اینها بمحض برگشتن از پیش دکتر کنوک بعجله بستری می-
شدند و شروع بمعالجه میکردند. اما امروز دیگر وضع چنین نیست .
اشخاصی که ما در اینجا می پذیریم کسانی هستند که از همان اول بقصد
معالجه آمده اند. نقص کار ما این است که جا کم داریم . البته ساختمان
خواهیم کرد .

دکتر

واقعا عجیب است !

بانو رمی

(پس از تفکر) البته این موضوع باید هم در نظر شما عجیب جلوه
کند. خیال می کنم اگر بنا بود شما زندگی دکتر کنوک را داشته باشید
فریاد الامانتان بلند بود .

دکتر

عجب ! مگر زندگی دکتر کنوک چه جور است ؟

بانو رمی

زندگی یکنفر محکوم به اعمال شاقه . صبح هنوز از خواب
بیدار نشده بیادتهائی که دارد می شتابد . ساعت ده به هتل می آید .
هم الآن تا پنج دقیقه دیگر او را خواهید دید . بعد در مطبش بمعاینه بیماران
سریائی می پردازد و باز از سر بیادت بیماران خانگی خود تا آخر بخش

دکتر کنوک

می‌رود . گرچه اتومبیل بسیار خوشگل ونوی دارد که بحد اکثر سرعت می‌راند ولی من اطمینان دارم که اغلب اوقات ناهارش فقط ساندویج است .

دکتر

من هم در لیون همین وضع را دارم .

بانو رمی

راستی؛ در اینجا که توانسته بودید زندگی محدود و آرامی برای خود درست کنید (بلحن شوخی) یادتان می‌آید که در گوشه آن قهوه‌خانه بازی بیلیارد می‌کردید؟

دکتر

باید قبول کرد که در زمان من مردم سالم‌تر بودند .

بانو رمی

این فرمایش را نکنید، آقای پارپاله . مردم آنوقتها اصلاً بفکر معالجه خود نبودند . موضوع فرقی کند . بعضی‌ها هستند که تصور می‌کنند ما مردم بی‌بلاق نشین هنوز وحشی هستیم و اصلاً بفکر وجود خود نیستیم و منتظریم اجلمان برسد تا مثل حیوانات بمیریم و اینهمه دارو و رژیم‌های غذایی و دستگاههای پزشکی و ترفیقات علمی فقط برای شهرهای بزرگ است . ولی آقای پارپاله، این اشتباه محض است . ما نیز مثل هر کسی قدر وجود خود را میدانیم و آدم هر قدر هم پولش را دوست داشته باشد در خرید آنچه برای وجودش ضروری است تردید بخود راه نمی‌دهد . شما آقای پارپاله، هنوز بخیال همان دهاتی‌های سابق هستید که یکشاهی را چهار قسمت می‌کردند و حاضر بودند یک چشم و یک پای خود را از دست بدهند ولی سه فرانک پول دوا ندهند . خدا را شکر که وضع کاملاً عوض شده است .

دکتر

بالاخره اگر اشخاص از سلامت خود سیر شده‌اند و میخواهند گرفتار تحمل بیماری بشوند چه لزومی دارد که اینهمه بخود زحمت بدهند . بعلاوه این کارها تماماً بِنفع طبیب است .

بانو رمی

(سخت‌متنید) بهر صورت هیچکس بشما اجازه نخواهد داد که بگوئید

دکتر کنوک نفع طلب است. این دکتر کنوک بود که برنامه معاینه‌های عجیبی را دایر کرد و حال آنکه ما قبل از او هرگز چنین چیزی ندیده بودیم. او فقط از اشخاصی حق معاینه می‌گیرد که دستشان بدهنشان میرسد - و قبول کنید که اگر غیر از این میبود چقدر بد بود - ولی از آدمهای بیچاره دیناری قبول نمی‌کند. همه شاهدند که او از این سر به آن سر بخش می‌شود و ده فرانک خرج بنزین می‌کند و با اتومبیل زیبای خود جلو کلبهٔ پسر زن دهاتی قفقیزی توقف می‌کنند حتی یک تیکه پنیس بز هم ندارد به او بدهد. و نیز مبدا تصور کنید که او به اشخاص سالم نسبت مرضهای جعلی می‌دهد. من خود اول کسی هستم که از وقتیکه دکتر هر روز باین هتل می‌آید شاید بیش از ده بار وادارش کرده باشم مرا معاینه کند، و او هر بار با همان صبر و حوصله و باتمام دستگاههای خود از سرتاپا معاینه‌ام کرده و هر بار یک ربع ساعت از وقت خود را صرف من کرده است. با این وصف همیشه بمن گفته است که تو کسالتی نداری و نباید خیال خود را ناراحت کنی و باید خوب بخوری و خوب بنوشی. برای حق معاینه هم یکدینار از من قبول نکرده است. عین همین ماجرا برای آقای برنار معلم مدرسه اتفاق افتاد که برش زده بود توی تنش میکرب دارد و چندان زنده نخواهد ماند. دکتر کنوک برای اطمینان خاطر او هر چه از دستش بر می‌آمد کرد و حتی سه بار مدفوعش را داد تجزیه کردند. ببینید، اینهم آقای موسکه دارو فروش که آمده است با آقای دکتر از مریض اطاق شماره ۱۵ خون بگیرند. شما میتوانید با او هم صحبت کنید. (پس از مدتی تفکر) بهر حال چمدانتان را بمن بدهید. من سعی می‌کنم جائی در گوشه‌ای از این هتل برای شما پیدا کنم.

صحنه چهارم پارپاله - موسکه

موسکه

(که سر و وضعش خیلی شیک و مرتب شده است) دکتر هنوز تشریف
نیاورده اند؟ آه... آقای دکتر پارپاله؛ شما خودتان هستید یا روح
سرگردانی است که برگشته است؟ مدتهاست که شما از پیش مارفته اید.

دکتر

مدتها؛ نه، بابا! سه ماه بیشتر نیست.

موسکه

راست میفرمائید. سه ماه است، ولی بنظر من عجیب زیاد مینماید.
(با لحنی حاکی از دلسوزی) شما در لیون از کلاتان راضی هستید؟

دکتر

بسیار راضیم.

ژول رومن

موسکه

آه، چه خوب! چه خوب! لابد يك عده مشتری دست بنقد و حاضر وآآماده بشما رسیده است؟

دکتر

چه میگوئی، من خودم يك سوم بر آنچه قبلاً بود افزوده‌ام. خوب، حال بانو موسکه خوب است؟

موسکه

خیلی بهتر است.

دکتر

باز هم درد می‌کشد؟

موسکه

یادتان نیست که اغلب از سردردهای شدید شکایت میکرد؟ شما که زیاد اهمیتی به آن نمیدادید ولی دکترکنوک فوراً تشخیص داد که علت آن کافی نبودن ترشحات غدد رحمی است و او را تحت يك معالجه «اوپوتراییک» قرار داد که الحق معجزه بود.

دکتر

حالا دیگر درد نمی‌کشد؟

موسکه

از آن سردردهای قدیم بهیچوجه. سنگینی‌هائی هم که هنوز در سر خود احساس می‌کند منحصراً از کثرت کلرهای خانه است و کاملاً طبیعی است؛ چون واقعاً زیادی کلر وحشت‌انگیز است. من میخواهم شاگردی برای خودم بیاورم. شما کسی را سراغ ندارید که بمن معرفی کنید.

دکتر

خیر، ولی فکرش راخواهم کرد.

موسکه

ای بابا! زندگی ما دیگر آن زندگی آرام و بیسروصدای سابق نیست، واگر بگویم حتی ساعت یازده ونیم شب که میخواهم بخوابم هنوز کار نسخه پیچی من تمام نشده است باور کنید.

دکتر کنوک

دکتر

خلاصه بفرمائید به گنج قارون رسیده‌اید ؟

موسسه

به ! معلوم است که آمارکار من پنج برابر شده‌است و دیگر بهیچوجه گله و شکایتی ندارم. ولی غیر از این مزیت های دیگری هم نصیب من شده است. باور کنید ، دکتر پارپاله عزیزم ، که من بشغل خود علاقمندم و دوست دارم که انسان مفیدی باشم. من جنب و جوش و فعالیت را بسیار بیش از سکون و آرامش دوست میدارم ، و این مسئله ساده‌ایست که بستگی به طبیعت اشخاص دارد. بفرمائید، اینهم آقای دکتر ! ...

صحنه پنجم

همان اشخاص - كنوك

كنوك

خوب، آقا یان ! .. آه ! سلام آقای دکتر یارپاله ! من الان بفکر شما بودم. در این سفر شما خوش گذشت :

دکتر

بسیار خوش گذشت .

كنوك

با اتومبیل خودتان آمدید ؟

دکتر

خیر، با قطار آمدم .

كنوك

آه ! بسیار خوب. لابد برای گرفتن قسط طلبتان آمده اید، نه؟

دکتر کنوک

دکتر

بلی، یعنی از فرصت استفاده خواهم کرد

موسسه

خوب است شما را تنها بگذارم (به کنوک) من به اطاق شماره

۱۵ میروم .

صحنه ششم
همان اشخاص - (غیر از موسکه)

دکتر

خوب، حالا که دیگر نمیفرمائید شما را « غلطاندهام » ؟

کنوک

ولی همکار عزیز ، چنین قصدی که درین بود .

دکتر

لابد انکار نمی‌کنید که چنین پستی را من بشما واگذار کردم و

پست هم بهر حال چیزکی می‌ارزید .

کنوک

عجب ! خوب ، میخواستید سر جای خودتان بمانید و هیچکدام

هم مزاحم هم نشویم . آقای موسکه از نتایج اولیه کار ما برای شما

دکتر

چرا ، چرا ، صحبت کرد .

کنوک

(در کیف دستی خود جستجو میکند) بطور کاملاً محرمانه میتوانم بعضی از نمودارهایی را که تنظیم کرده‌ام بشما نشان بدهم . این نمودارها را میتوانید به آسانی به مذاکرات سه ماه قبل مربوط کنید . اول نمودار معاینه‌ها را نشان میدهم . این یکی منحنی نمایش ارقام هفتگی است . شروع منحنی از رقم معاینه‌های شما است که من نمیدانستم ولی بطور تقریب ۵ نوشته‌ام .

دکتر

پنج معاینه در هفته ؟ اختیار دارید همکار عزیز ، شما بجزرات میتوانید دوبرابر این رقم منظور بفرمائید .

کنوک

باشد! حالا ارقام مرا تماشاکنید . بدیهی است که من معاینه‌های مجانی روزهای دوشنبه را بحساب نمی‌آورم؛ نیمه اکتبر ۳۷ ، آخر اکتبر ۹۰ ، آخر نوامبر ۱۲۸ ، آخر دسامبر هنوز آمار نگرفته‌ام ولی حتماً از ۱۵۰ متجاوز است . از این گذشته بعلت قلت وقت ، از این بعد باید منحنی معاینه‌ها را با منحنی معالجات یکی کنم . معاینه فی نفسه برای من متضمن نصف سود است . در واقع این يك حرفه ابتدائی است ، يك نوع شکار ماهی باتوراست؛ ولی معالجه بمنزله پرورش تخم ماهی است .

دکتر

بخشید ، همکار عزیز . این ارقام شما کاملاً صحیح است ؟

کنوک

کاملاً .

دکتر

یعنی در بخش سن موریس ممکن است در ظرف يك هفته يكصدو پنجاه نفر پیدا شده باشند که زحمت حرکت از خانه را بخود بدهند و جلو مطب بیایند و پول هم بدهند و بصف بایستند؟ ایشانرا کسی بزور

ژول رومن

یا باکراه به اینجا نیاورده است ؟

کنوک

خیر آقا، نه ژاندارم لازم بوده است و نه سرباز .

دکتر

واقعاً قابل وصف نیست .

کنوک

حال برویم برسر منحنی معالجات . اول اکتبر بهمان وضع است که شما برای من گذاشته و رفته‌اید . بیمار تحت معالجه منظم در منزل صفر . اینطور نیست ؟ (یادپاله میخواهد مختصر اعتراضی بکند) آخر اکتبر ۳۲ ، آخر نوامبر ۱۲۱ ، آخر دسامبر ، رقم بین ۲۴۵ و ۲۵۰ خواهد بود .

دکتر

کم‌کم مثل اینکه دارید از خوش باوری من سوء استفاده می‌کنید .

کنوک

ولی بنظر من این رقم رقم درشتی نیست . فراموش نکنید که بخش شامل ۲۸۵۳ خانوار است و در این میان ۱۵۰۲ نفر در آهدشان از ۱۲۰۰۰ فرانک متجاوز است .

دکتر

درآمد، دیگر چه صیغه‌ایست؟

کنوک

(بطرف روشویی میرود) آخر شما که نمی‌توانید بار هزینه معالجه یک مریض دایمی را بگردن خانواده‌ای بیندازید که درآمدش از ۱۲۰۰۰ فرانک کمتر است، چون این اجحاف خواهد بود. برای بقیه نیز نمیتوان یک رژیم واحد پیش‌بینی کرد. من چهاردرجه برای معالجات خود قایلیم. نازلترین آنها که برای درآمدهای بین دوازده تا بیست هزار فرانک است فقط شامل یک معاینه هفتگی و در حدود پنجاه فرانک هزینه دارویی در ماه است. در رأس آنها معالجه تجملی برای درآمدهای بالاتر از پنجاه هزار فرانک است که حداقل شامل چهار معاینه در هفته و سیصد

دکتر کنوک

فرانک هزینه‌های متفرقه ماهانه از قبیل اشعه مجهول و رادیوم و ماساژبرقی و تجزیه‌ها و معداواهای جاری و غیره است.

دکتر

ولی شمدرآمد مشتریان را از کجا تشخیص می‌دهید.

کنوک

(بادقت تمام شروع بستن دست خود می‌کند) یقین بدانید که من اینکار را بوسیله محصلین مالیات نمی‌کنم، و چه بهتر که چنین است؛ چون وقتی من رقم ۱۵۰۲ درآمد بالاتر از ۲۰۰۰۰ فرانک پیدا می‌کنم مأمور مالیات بر درآمد این رقم را ۷۱ تعیین می‌کند. درشت‌ترین رقم درآمد در لیست مأمور مالیات ۲۰۰۰۰ فرانک است ولی بالاترین رقم در صورت من ۱۲۰۱۰۰۰ فرانک، صورتهای ما هیچوقت با هم نمیخوانند. البته باید توجه کرد که او برای دولت‌کار میکند.

دکتر

منبع اطلاعات شما چیست؟

کنوک

از منابع متعدد. البته این کار بسیار بزرگی است و تقریباً تمام وقت من در ماه اکتبر صرف این کار شده است. دایماً هم در ارقام خود تجدید نظر می‌کنم. نگاه کنید! چه قدر قشنگ است. اینطور نیست؟

دکتر

بلی، مثل اینکه نقشه بخش باشد. ولی این نقطه‌های قرمز یعنی چه؟

کنوک

این نقشه بسط و توسعه فعالیت‌های پزشکی است. هر نقطه قرمز محل یک بیمار دایمی را نشان می‌دهد. یک ماه پیش اگر اینجا را نگاه میکردید یک لکه بزرگ‌خاکستری می‌دید که به لکه «شایری بر» موسوم بود.

دکتر

چه فرمودید؟

کنوک

به اسم قریه کوچکی که مرکز آن منطقه است. فعالیت من در

ژول رومن

هفته‌های اخیر اصولاً متوجه این قسمت بوده است. البته لکه کاملاً محو نشده ولی تیکه تیکه شده است، اینطور نیست؟ حالا دیگر بزحمت دیده میشود. (سکوت)

دکتر

الحق همکار عزیز، من بر فرض هم که بخواهم بهت وحیرت خود را پنهان کنم قادر نخواهم بود و هیچوقت نخواهم توانست در موفقیت‌های شما تردید کنم، بخصوص که صحت آنها بچندین دلیل بر من ثابت شده است. شما واقعاً مرد عجیبی هستید. کسان دیگری غیر از من شاید حاضر نمیشدند این حرف را بشمایزنند. فقط در دل خود چنین فکری میکردند و یاد ر غیر اینصورت طیب نبودند. بهر حال اجازه مینهید که من بصدای بلند سؤالی از خودم بکنم؟

کنوک

بفرمائید خواهی می‌کنم.

دکتر

اگر این روش طبابت شما را من میدانستم... و مثل شما بر کار خود مسلط بودم... و هیچ مانعی هم در راه اجرای آن وجود نمیداشت...

کنوک

خوب.

دکتر

آیا در اجرای آن دچار تردید و وسواس نمی‌شدم؟ (سکوت) جواب بدهید!

کنوک

چه عرض کنم. بنظر من جواب سؤالی خودتان را خودتان باید بدهید.

دکتر

توجه داشته باشید که من هیچ نمیخواهم منطه کنم. من يك نکته بسیار دقیقی مطرح می‌کنم.

(سکوت)

کنوک

دل میخواست منظور شما را بهتر می‌فهمیدم.

دکتر کنوک

دکتر

لابد خواهید گفت که من آدم سخت‌گیری هستم و مو ازماست می‌کشم، ولی آیا در روش طبابت شما نفع مریض تاحدی تابع نفع طبیب نیست؟

کنوک

ای آقای دکتر پارپاله، مثل اینکه شما فراموش فرموده‌اید که نفعی هم مافوق این دو نفع وجود دارد.

دکتر

چه نفعی؟

کنوک

نفع طب، و این تنها نفعی است که من بفکر آن هستم.
(سکوت. دکتر پارپاله فکرمی‌کند)

دکتر

بلی، بلی، بلی! ...

(از این لحظه بید تا پایان نمایشنامه روشنائی صحنه کم‌کم بدل به یک نور طبی میشود و چنانکه همه میدانید در نور طبی اشعه سبز و بنفش بیشتر از نور معمولی وجود دارد.)

کنوک

شما بخش آبادی را بمن تحویل مینهید که چندین هزار آدم بی‌تصمیم و «باری بهر جهت» دارد. نقش من در این میان اینست که در آنان روح تصمیم بنعم و ایشانرا بزندگی طبی راهنمایی کنم. من ایشان را بستری می‌کنم و بعد نگاه می‌کنم تا ببینم چه نتیجه‌ای ممکن است از این کاربردست بیاید. می‌بینم یکی مسلول در آمد، یکی مریض عصبی و یکی مبتلابه تصلب شریان، و قر علیهذا؛ ولی خدایا! یکی هم پیدا میشود که بیش از دیگران مرا ناراحت و عصبی می‌کند و آن آدمی است که نه زنگی زنگ است و نه رومی روم و شما اورا بنام «آدم سالم» برخ من می‌کشید.

دکتر

آخر شما که نمی‌توانید تمام سکنه یک بخش را بستری کنید.

کنوک

(در حالیکه دستهایش را باحواله پاک می‌کند) این موضوع قابل بحث است. چون من شخصاً پنج نفر آدم از یک خانواده می‌شناختم که همه یکدفعه مریض شدند و همه یکدفعه بستری، و سخت هم دست و پا می‌زدند. ایراد شما مرا بیاد اقتصادبون مشهوری می‌اندازد که ادعا می‌کردند یک جنگ بزرگ جدید پیش از شش هفته بطول نخواهد انجامید. حقیقت امر اینست که ماهمه فاقد شهامت هستیم و هیچ‌کدام - حتی خود من - جرأت نداریم تا آخر بدنبال هدف خود برویم و مثلاً تمام جمعیت بخش را فقط بمنظور اینکه ببینیم چه میشود بستری کنیم. لیکن مهم نیست. من باشما در این موضوع موافقت خواهم کرد که یک عده آدم سالم هم لازم است تا لااقل از دیگران پرستاری کنند و یادار پشت جبهه بیماران یک نوع قوای ذخیره تشکیل دهند. آنچه من از آن بیزارم اینست که نفس «سلامت» در جلومن بایستد و غیب بگیری، چون قبول بفرمائید که آنوقت دیگر چنین چیزی قابل تحمل نیست. مابعضی از این موارد را ندیده می‌گیریم و به عده معدودی اجازه می‌دهیم که نقاب «تندرستی» بصورت داشته باشند. ولی اگر این عده بخواهند سینه‌سیر کنند و بریش مابخندند آنوقت است که من دیگر از کوره بدرخواهم رفت؛ چنانکه این قضیه برای آقای رافلان پیش آمد.

دکتر

آه! آن مردك نر مغول را می‌گوئید؟ همانکه ادعا می‌کند که میتواند مادرزتش را بیکدست از زمین بلندکند و بازویش خم نشود

کنوک

بلی. آن مرد سماه با من مبارزه کرد و آخر از پا درآمد.

دکتر

چطور؟

کنوک

بلی دیگر، یارو حالا بستری است. رجز خوانی‌های او کم‌کم داشت روحیه طبی مردم را ضعیف می‌کرد.

دکتر کنوک

دکتر

معهذا يك مشكل اساسى باقى ميمانند.

کنوک

چه مشکلی؟

دکتر

شما فقط بفکر طب هستید... ولی آخر بقیه مطالب چه خواهد شد؟ شما نمی‌ترسید از اینکه با تعمیم اسلوب پزشکی خود در سایر فعالیت‌های اجتماعی که بهر حال جمع‌کثیری از مردم به آن پابندند رکودی بوجود بیاورید؟

کنوک

این دیگر بمن مربوط نیست. شغل من طبابت است.

دکتر

راست می‌گوئید، چون مهندس راه آهن نیز وقتی مشغول نصب خط است هرگز از خود نمی‌پرسد که نظر پزشک بخش در این باره چیست.

کنوک

عجب! (به انتهای سخن مبرود و بیکی از پنجره‌ها نزدیک میشود) بفرمائید آقای دکتر پارپاله، نگاه کنید! شما چشم‌اندازی را که از این پنجره پیداست بخوبی میشناسید و حتماً در مواقعی که در اینجا بیلیارد بازی میکردید در فاصله بازی‌های این منظره کرده‌اید. در آن دورها کوه آلیگر حدود بخش را مشخص می‌سازد. آبادیهای مسکلا و تره‌بور در طرف چپ پیداست، و اگر از این طرف نیز خانه‌های قصبه سن‌هوریس جلوفیامده بودم تمام آبادیهای داخل دره را بردیف می‌دیدیم. ولی شما از این مناظر فقط متوجه زیبائیهای طبیعی آن بوده‌اید، چون عاشق طبیعتید. بنظر من مناظری که شما تماشا میکردید کاملاً بدوی بود و چندان جنبه انسانی نداشت. امر و زمن این مناطق را به طب آغشته و جنب و جوشی در آن بوجود آورده‌ام و آتش نهانی فن طبابت بسرتاپای آن گرفته است. بار اول که من اینجا سبز شدم فردای آنروز چندان بخود نمی‌بالیدم زیرا بخوبی احساس میکردم که حضور من وزنه سنگینی نیست و این سر زمین وسیع بی‌رودر بایستی از من و امثال من خواهد گذشت. لیکن اکنون

ژول رومن

بوجود خود همانقدر نیازم که ارغنون زن ماهری پشت‌ساز خود. در دوپست و پنجاه خانه از این خانه‌ها (که متأسفانه بعلت دوری راه وانبوه شاخ و برگ درختان خوب دیده نمی‌شوند) دوپست و پنجاه اطاق هست که در هر یک از آنها کسی در حال اعتراف به عظمت علم طب است؛ دوپست و پنجاه تخت‌خواب هست که روی هر یک از آنها هیكلی درازبندراز افتاده است و شهادت می‌دهد که زندگی جهت و معنائی دارد و آنهم برائرمساعی شخص من معنای پزشکی است. شبها منظره از اینهم زیباتر میشود. چون چراغها روشن خواهد شد و در واقع آنهمه چراغ از آن من است. آنها که مریض نیستند در تاریکی بخواب رفته‌اند و برایشان قلم بطلان باید کشید. فقط مریض‌ها هستند که پیه سوز یا چراغ خود را روشن گذاشته‌اند.

هر چیز که زاید و ازمتن طب بیرون باشد، سیاهی شب مرا ازسر آن راحت خواهد کرد و تحریک و هیجان مبارزه با آنرا از من خواهد گرفت. شب هنگام، سراسر بخش به آسمانی بدل میشود که من آفریننده بی معارض آنم. از زنگ‌ها هم چیزی بشما نمی‌گویم. فکر کنید که نخستین وظیفه آنها درقبال این همه خلق یادآوری دستورهائی است که من به ایشان داده‌ام و نین آنها صدای نسخه‌های من است. فکر کنید که تاچند لحظه دیگر زنگ ساعت ده نواخته خواهد شد و ساعت ده برای همه بیماران من در حکم اعلام این نکته است که بار دوم باید درجه حرارت بدن خود را بگیرند، چنانکه تاچند لحظه دیگر دوپست و پنجاه درجه یکدفعه داخل... خواهد شد.

دکتر

(در حالیکه بازوی کتوک را با وحشت و هیجان می‌گیرد) راستی همکار عزیز، من میخواهم پیشنهادی بشما بکنم.

کتوک

چه پیشنهادی؟

دکتر

مردی مثل شما حیف است که در مرکز بخش کوچکی بماند. برای شما شهر بزرگی لازم است.

دکتر کنوک

کنوک

دیر یا زود بشهر بزرگ هم دست خواهم یافت.

دکتر

ولی توجه داشته باشید که نیروهای جسمانی شما اکنون در اوج کمال خویش است. تا چند سال دیگر رو به نقصان خواهد گذاشت. حرف مرا که متکی به تجربه است باور کنید.

کنوک

خوب، که چه؟

دکتر

بنابر این نباید فرصت را از دست بدهید.

کنوک

مگر جایی برای من در نظر گرفته‌اید؟

دکتر

بلی، جای خودم. من حاضرم جای خودم را بشما واگذار کنم. دیگر از این بهتر ممکن نیست احساسات تشویق آمیز خودم را بشما ثابت کنم.

کنوک

بلی... ولی خود شما چه خواهید کرد؟

دکتر

من؟ من باز بهمین سن موریس قناعت خواهم کرد.

کنوک

بلی.

دکتر

ومن برای فداکاری از این بالاتر هم حاضرم، یعنی چند هزار فرانکی را که از شما طلب دارم بشما می‌بخشم.

کنوک

بلی... بدن نیست. در واقع آنطور هم که میگویند شما آدم ساده دلی نیستید.

دکتر

چطور مگر؟

ژول رومن

کنوک

قدرت تولیدتان کم است ولی راه داد وستد را خوب بلدید و این ازخواص بازرگانان است.

دکتر

من بشما اطمینان میدهم که...

کنوک

وحتی ذاتاً روانشناس خوبی هم هستید. شما حدس زده‌اید که چون فعلاً درآمد من زیاد شده است دیگر به پول اهمیت نمیدهم و نفوذ پزشکی در یلک یا دو محله لیون ممکن است آمارها و نمودارهای سن موریس را از یاد من ببرد. به‌به! البته من قصد ندارم که خودرا در اینجا پیرکنم ولی آنطور هم نیست که تا موقعیت تازه‌ای بمن روگرد فوراً آنرا بquam.

صحنه ششم

همان اشخاص - موسکه

موسکه میخواهد بی سر و صدا از سالن بگذرد تا بخوابان برود ولی
کنوک او را نگاه میدارد.

کنوک

بیائید اینجا رفیق عزیز، میدانید آقای دکتر پارپاله پیشنهادی
بمن میکنند؟ .. پیشنهاد تعویض است. یعنی من بجای او بروم به لیون
و او برگردد به اینجا.

موسکه

شوخی می کنید.

کنوک

به هیچ وجه. پیشنهاد کاملا جدی است.

موسکه

ای وای! پدر من درخواهد آمد... ولی طبیعی است که شما

ژول رومن

چنین پیشنهادی را رد می‌کنید. نه؟

دکتر

چرا دکتر کنوک باید چنین پیشنهادی را رد کند؟

موسکه (خطاب به پارپاله)

زیرا وقتی بعوض يك تفنگك شکاری دوهزار فرانکی يك طپانچه بادی به آدم پیشنهاد کنند آدم عاقل چنین معامله‌ای را رد می‌کند. شما خوب بود برای معامله اتومبیل هم به آقای دکتر پیشنهادی میدادید.

دکتر

خاطرتان جمع باشند که من در لیون یکدسته مشتری طراز اول دارم. من بجای آقای دکتر «مرلو» که شهرت فوق العاده‌ای داشت به آنجا رفته‌ام.

موسکه

بلی، ولی الان سه ماه از آن تاریخ گذشته است و سه ماه کافی است که آدم براه خود بیفتد. راه شما هم قطعاً بیشتر رو به نشیب است تا به فراز (به کنوک) از این گذشته، دکتر عزیزم، اهالی سن موریس هرگز چنین چیزی را نمی‌پذیرند.

دکتر

این کار بمردم چه مربوط است مگر آنکه نظر ایشانرا نخواهیم خواست.

موسکه

مردم نظر خودرا خواهند داد، البته من نمی‌گویم که در جلوشما سنگر خواهند بست چون رسم این ولایت چنین نیست و از این گذشته ما سنگ و چوب تراش بقدر کافی نداریم. ولی مردم شمارا دوباره روانه لیون خواهند کرد. (در این هنگام بانو رمی را می‌بیند) بعلاوه خود شما هم خواهید دید و قضاوت خواهید کرد.
(بانو رمی با مقداری بشقاب در دست وارد میشود)

صحنه هشتم همان اشخاص - بانورمی

موسکه

بانورمی، خبر خوشی بشما بدهم. آقای دکتر کنوک مارا ترك ميگویند و آقای یاریاله برمی گردد.
(بانورمی بی اختیار بشقاها را ول می کند ولی آنها را در هوای قاید و با سینه میگیرد)

بانورمی

آه ! نه بابا ! نه ! من بشما قول میدهم که چنین چیزی ممکن نیست (به کنوک) مگر اینکه شب بیایند و شما را باطیاره بپذیرند و ببرند؛ چون من مردم را خبر خواهم کرد، و ایشان نخواهند گذاشت که شما بروید. حتی مردم چرخهای اتومبیل شما را پنجر خواهند کرد. شما هم

ژول رومن

آقای پارپاله ، اگر برای این موضوع به اینجا آمده‌اید باکمال تأسف باید بشما بگویم که حتی يك اطاق خالی هم برای شما نداریم و با آنکه امشب چهارم ژانویه است شما ناچار باید بیرون بخواهید.

(بشقابهارا روی میزی در آن نزدیکی میگذارد)

دکتر

(بسیار مضطرب و ناراحت) بسیار خوب ، بسیار خوب ! قیافه‌ای که این اشخاص برای من گرفته‌اند، آنهم برای منی که بیست و پنج سال از عمر خود را وقف خدمت بایشان کرده‌ام، اقتضاح آمیز است. حال که درس مورس جز برای حقه بازی و شیادی محلی نیست من ترجیح میدهم که در همان شهر لیون شرافتمندانه امرار معاش کنم - البته شرافتمندانه و خوب - اگر من يك لحظه بچنین فکری افتادم که یست سابق خود را پس بگیرم اقرار می‌کنم که فقط بخاطر وضع مزاجی زخم بود؛ چون او به هوای شهرهای بزرگ عادت ندارد. بهر حال آقای دکتر کنوک، بهتر است من و شما هر چه زودتر حساب خود را تصفیه کنیم، چون من باید همین امشب برگردم.

کنوک

البته همکار عزیزم، شما حاضر نخواهید شد که چنین توهینی بمان بکنید. با نوری از تعجب خبر جدیدی که تازه صحیح هم نبوده است یکه خورد و از ترس زمین ریختن بشقابها اختیار زبانش را از دست داد، و حرفهایش اندیشه او را بر ملا کرد. اکنون بطوریکه ملاحظه میفرمائید چون بشقابهایش را در محل امنی گذاشته است دوباره آن قیافه مؤدب و مهمان نواز خود را بازیافته است و دیگر نگاهش بجز از حق شناسی عمیق نسبت به بیست و پنج سال رهبانیت بیسروصدای شما که همه مردم سن-مورس نیز در آن سهیمند از چیزی حکایت نمی‌کند.

بانو رمی

مسلماً همینطور است. آقای پارپاله همیشه مرد بسیار خوبی بوده و تا وقتی که ما میتوانستیم از طبیب بگذریم او نیز مانند هر کس دیگری در این ولایت جایی برای خود داشته است. بودن او در این منطقه هیچ عیبی نداشته مگر در مواقع بروز امراض مسری عمومی، چون مسلمانما

دکتر کنوک

هم معتقدید که يك طبيب واقعی در آنسال که بیماری « آنفلوانزای آسیانیولی » در این ولایت شیوع پیدا کرد نمی گذاشت آنهمه مردم بمیرند.

دکتر

طبيب واقعی؟ راستی که آدم چه حرفها باید بشنود! یعنی شما بانورمی، خیال می کنید يك « طبيب واقعی » میتواند با مرض مری عهومی مبارزه کند؟ این حرف تقریباً بدان میماند که بگوئیم دشتبان ده میتواند با زمین لرزه مبارزه کند. صبر کنید يك بیماری همگانی دیگر بیاید تا ببینیم آقای دکتر کنوک میتواند بهتر از من از عهده بر آید یا خیر.

بانورمی

دکتر کنوک ... گوش کنید آقای پارپاله، من باشما راجع به اتومبیل جروبحث نمی کنم چون از کار اتومبیل سردر نمی آورم، ولی حالا کم کم دارم می فهمم که مریض یعنی چه؟ بنا بر این میتوانم بشما عرض کنم در میان قومی که همه افراد نحیف و ضعیف آن بستری شده اند دیگر مردم چه ترسی از بروز بیماری همگانی دارند. آنچه ترس و وحشت دارد بقول آقای برنار که روز قبل در سخنرانی خود توضیح میداد زدن صاعقه در آسمان صاف و روشن است.

موسکه

دکتر عزیزم، من بشما توصیه نمی کنم که در اینجا این نوع مباحثات را پیش بکشید. در کوی و برزن این بخش يك روح دارویی - پزشکی دویده و مردم خیلی چیزها فهمیده اند، بطوریکه بهر کس بر بخورید با شما مخالفت خواهد کرد.

کنوک

بیجهت خودمان را با مشاجرات لفظی مکتبی سردرگم نکنیم. بانورمی و دکتر پارپاله میتوانند در هر چیز اختلاف نظر داشته باشند و معهدنا روابطشان کاملاً مؤدبانه باشد. (خطاب به بانورمی) یعنی شما برای آقای دکتر اطاق ندارید؟

بانورمی

خیر، اطاق خالی ندارم. شما که خوب میدانید ما بزحمت موفق میشویم بیماران را جا بدیم. اگر بجای ایشان مریضی مراجعه

ژول رومن

کرده بود شاید نمیتوانستم از معمال ممکن بسازم و به او جابدهم، چون این وظیفه من است .

کنوک

ولی اگر من بشما بگویم که دکتر حالشان خوش نیست و امروز نخواهند توانست از اینجا بروند و بزبان طبی حداقل يك روز استراحت برای ایشان ضروری است آن وقت چه ؟

بانورمی

این موضوع دیگری است ... ولی آقای پارپاله که برای مراجعه بطیب نیامده اند .

کنوک

اگر هم برای مراجعه بطیب آمده بودند ملاحظات حرفه‌ای و همکاری اجازه نمیداد که این موضوع را آشکارا بهمه بگویم .

دکتر

چرا بخودتان زحمت میدهید ؟ من امروز عصر خواهم رفت ، والسلام !

کنوک

(به او خبره میشود) همکار عزیزم ، من جدی باشما صحبت می‌کنم . يك استراحت بیست و چهار ساعته برای شما واجب است . من عقیده ندارم که شما امروز بروید و اگر لازم شد بارفتن شما مخالفت هم خواهیم کرد .

بانورمی

بسیار خوب دکتر ، من نمیدانستم . حالا خیالتان راحت باشد که من به آقای پارپاله يك تخت خواب میدهم . درجه تبشان را هم بگیرم ؟

کنوک

راجع به این موضوع همین الان صحبت خواهیم کرد .

(بانورمی بیرون میرود)

موسکه

آقایان ، من چند لحظه شمارا تنها می‌گذارم (روبه کنوک) سوزنم شکست و میخواهم بروم از داروخانه سوزن دیگری بیاورم .

(موسکه خارج میشود)

صفحة نهم كنوك - پارباله

دکتر

خوب بفرمائید ببینم، واقعاً شوخی میکردید؟ (سکوت مختصر)
بهر حال از شما متشکرم چون برای من هیچ لطفی نداشت که امروز
عصر يك سفر هشت ساعته را از سر بگیرم. (سکوت مختصر) حالا که دیگر
من جوان بیست ساله نیستم و خودم متوجهم که پیر شده‌ام (سکوت) ولی
راستی خیلی جالب است که شما چه خوب میتوانید قیافه جدی بگیرید.
اگر بدانید وقتی آن حرف‌ها را بمن می‌زدید چه حالتی داشتید !
(ازجا بلند میشود) من هیچ نمی‌فهمیدم که شما شوخی می‌کنید و سر نخ
دستم نبود - بلی، واقعاً عجیب است، بایک حالت، بایک نگاه... مثل
اینکه شما تا اعماق بدن مرا می‌کاویدید !... آه چه قدر سخت است!...

ژول رومن

كنوك

ای آقا، چه میفرمائید! حالا دیگر این کار بی اختیار از من سر میزند. من بمحض اینکه کسی را در مقابل خود می بینم بی آنکه قادر بجلوگیری از خود باشم فوراً بچشم تشخیص مرض به او نگاه می کنم... ولو اینکه این کار بیفایده و خارج از موضوع باشد (محرمانه) تاجائی که اخیراً مدتی است از نگاه کردن بصورت خود در آئینه پرهیز می کنم.

دکتر

ولی آخر چه جور تشخیص؟... مقصودتان چیست؟... تشخیص مرض خیالی یا؟...

كنوك

خیالی چرا؟ من بشما می گویم وقتی چهره ای را در مقابل خود می بینم بی آنکه تعمدی در کار باشد نگاهم بی اختیار متوجه هزاران علامت غیر مشهود... مثلاً در پوست و سفیدی چشم و مردمک چشم و عروق شعریه و وضع نفس کشیدن و مو و نمیدانم چه وجه میشود و دستگاه تشخیص مرض درمن خود بخود بکار می افتد. راستی که باید مواظب خودم باشم چون این حال کم کم صورت احمقانه ای بخود میگیرد.

دکتر

ولی... اجازه بدهید عرض کنم که... البته اصرار من کمی مضحك است، ولی دلایلی هم دارم.. آیا وقتی شما بمن گفتید که احتیاج بیک روز استراحت دارم صرفاً شوخی کردیدو یا...؟ باز عرض میکنم که اگر من اصراری در دانستن این مطلب می کنم از آن جهت است که شاید بسر خود من هم خیالهایی افتاده باشد. من هم مدتی است که علایمی از همین جورها در خود مشاهده می کنم و صرفاً از نظر علمی (تئوری) هم شده کنجکاو در اینکه بدانم آیا مشاهدات من با آن نوع تشخیص غیر ارادی که شما می گوئید تطبیق می کند یاخیر.

كنوك

همکار عزیزم، فعلاً از این موضوع بگذریم (طنین زنگها) اینک زنگ، ساعت ده را اعلام می کند. من باید برای سرکشی بروم.

دکتر کنوک

اگر شما دوستانه بمن افتخار بدهید تاهاز را باهم خواهیم خورد. راجع بوضع مزاجی شما وتصمیماتی که دراین باب باید اتخاذ شود امروز بعد از ظهر با فراغ بیشتری صحبت خواهیم کرد.

(کنوک دور میشود . نواختن زنگه ساعت ده پایان میرسد. پاریاله همچنان که روی صندلی افتاده است بفکر فرو میرود. سییون و کلفت و با او رمی ظاهر میشوند؛ اسبابهای پزشکی در دست دارند واز میان نور طبی رزه میروند.)

پرده می افتد